

دکتر سید حسین سیف زاده*

نظم نوین جهانی: دوران گذر به تلفیق فردگرایی با جمع‌گرایی

مقدمه

لیبرال دمکراتهای سیاسی و علمی غرب، با الهام از اندیشه بقای اصلح در تنازع هستی، فروپاشی شوروی را به عنوان دلیل حقانیت مکتب فکری خود (از نحلۀ تجدد گرایی) معرفی کرده، آن را مدل جاودانی خواندند که فرجام دستاوردهای اجتماعی و سیاسی بشری است. مثلاً بوش رئیس جمهوری وقت ایالات متحده، مسرور از کنار رفتن رقیب قدرتمند نظامی از صحنه، منادی آغاز - و نه سازنده - دوران نظم نوین جهانی بود. وی طی سخنرانی خود در جلسه مشترک کنگره آمریکا در اوت ۱۹۹۲، نظم نوین جهانی را به نحوی تعریف کرد که در آن، دنیای سیاست در دو صحنه داخلی و خارجی، حاوی ویژگیهایی چون «آزادی از ترور، تواناتر در تعقیب عدالت و مطمئن تر در جستجوی صلح» و همچنین آکنده از خوشبختی و «هماهنگی» خواهد بود. به کلام او در

*دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

نظم نوین جهانی، «حکومت قانون جای حکومت جنگل را خواهد گرفت» و «مسئولیت مشترک» کلیه کشورها لحاظ خواهد شد.^(۱) ادامه توصیف او از نظم نوین جهانی مبتنی بر این ادعا بود که: «من می‌گویم که یک قرن امریکایی را در پیش داریم» و اینکه: «نظم نوین جهانی منوط و وابسته به رهبری، قدرت و ارزشهای امریکاست».^(۲)

در تفسیر فلسفی نظم آینده مورد نظر بوش، فرانسیس فوکویاما، نظریه پرداز علمی در روابط بین‌الملل و معاون وقت وزارت خارجه امریکا به ترسیم خصوصیات نظم نوین جهانی پرداخت. وی طی یک مقاله^(۳) و سپس کتابی مبسوط که درباره نظم نوین جهانی ارائه داد،^(۴) با بهره‌گیری از افکار فلسفی افلاطون و عمدتاً هگل، نتیجه گرفت که دمکراسی لیبرال «نقطه پایان تکامل ایدئولوژیک بشریت» و «آخرین شکل حکومت بشری» و به تلقی وی «فرجام تاریخ» است.

در مقابله با آرزوی این نخبگان رسمی و علمی امریکا، ویلی برانت، یکی از بانیان و گردانندگان اصلی «کنفرانس مسئولیت مشترک در دهه ۱۹۹۰» (که در اوایل سال ۱۹۹۰ در استکهلم پایتخت سوئد برگزار شد)، طی مصاحبه‌ای اظهار داشت: «اکنون شرایط ویژه‌ای، پس از رفع تشنج بین ابر قدرتها به وجود آمده است. هدف ما در کنفرانس، تقویت سازمان ملل و دبیر کل و بالتیجه ممانعت عملی از شکل‌گیری جهان تک ابر قدرتی و ایجاد یک سلطه جهانی است».^(۵)

۱- جرج بوش، «استراتژی امنیت ملی ایالات متحده امریکا در دهه ۱۹۹۰»، ترجمه مجتبی امیری، در پاورقی اطلاعات (۱۳۷۰/۹/۵)، ص ۱۲.

2-Richard Burkhaliber , "Two Centuries of World Order" , *Time* (May 6 , 1991) , p . 29.

3-Francis Fukuyama , "The End of Hostory?" *The National Interest* , 16 (Summer , 1989) , pp . 3-18.

4-Francis Fukuyama , *The End of History and The Last Man* , (London : 1992) , passim .

۵- ویلی برانت به نقل از مقاله حامی به کنفرانس مسئولیت مشترک در دهه ۹۰، روزنامه کیهان

نظر ویلی برانت، در واقع منادی این پیام است که جاودانگی مدل تمرکز گریز و خودیاری وستفالیایی^(۶) در صحنه بین الملل، در حال سپری شدن است. بنابراین ادعای بوش مبنی بر «یک تمدن امریکایی» تردید آمیز به نظر می رسد. همگام با ایراد خدشه نظری در مبانی مدل تمرکز گریز وستفالیایاز سوی ویلی برانت، نگارنده این مقاله با تردید نسبت به ایجاد یک جامعه جهانی صرفاً حقوقی و با اعتقاد بر تداوم نظام سیاسی مبتنی بر قدرت (هر چند در قالب نظم جدید)، در صدد آن است که با ترسیم ویژگیهای نظم نوین جهانی، به ارزیابی فرضیه پیشنهادی فوکویاما درباره تداوم لیبرال دمکراسی به عنوان فرجام تاریخ پردازد. مفروضه اولیه این مقاله آن است که چون بوش و فوکویاما در قالب فکری تجدید گرای، به شروع و تبیین تحولات جوامع بشری پرداخته اند، احتمالاً به نتایجی (از لحاظ تاریخی) ناپایا رسیده اند. به نظر این پژوهشگر، تحولات اواسط دهه آخر قرن بیستم حاکی از آن است که مبانی فلسفی دوران نظم و تمدن تمرکز گریز تجدید گرایانه (از جمله لیبرال دمکراسی) در حال سپری شدن است. در نتیجه، بازیگران ملی و فراملی این تمدن نیز قهراً نقش فعلی خود را از دست خواهند داد. به کلامی دیگر، فروپاشی رژیم توتالیتیر چپ شوروی و سپس تجزیه آن را (که متعاقب فروپاشی اواخر دهه ۱۹۷۰ رژیمهای سیاسی اقتدارگرای شاهنشاهی ایران و دیکتاتوری خاندان ساموزا در نیکاراگوئه واقع شد) باید نقطه حتمی پایان نظم سنتی دانست. فروپاشی این مدل‌های تمرکز گرا، که از پس مانده‌های نظم سنتی بودند، با تأخیر چند دهه‌ای، جلوه دیگری از فروپاشی نظم سنتی در قالب رژیم سیاسی توتالیتیر راست (فاشیسم) بود که در اواسط این قرن به وقوع پیوست.

از لحاظ نظری، نکته مهم آن است که این فروپاشیها مطلقاً به معنای پایداری نظم

6-Westphalian Order

نظم وستفالیایی طی دو قرار داد مونستر Munester و اوسنابروک Osnabruck امضا شد. بر اساس آن، نظم جدیدی در روابط بین واحدهای سیاسی پیدا شد که به مقتضای پوشها، به سیاست بین الملل، روابط بین الملل، مبادلات بین الملل و ... تعبیر می شود.

تمرکز گریز تجدد گرا و لیبرال دمکراسی نیست؛^(۷) بر عکس شاخصه‌های تحول، حاکی از یک تحوّل تلفیقی و اساسی در نظم تجدد گرا و پس مانده‌های نظم سنتی، در هر دو صحنه سیاسی داخلی و خارجی است. همچنانکه نظم تمرکز گرای سنتی در قالب نظام امپراتوری، گشتاور پویایی خود را کاملاً (حتی در قرن اخیر) از دست داد، نظم تمرکز گرای تجدد گرایانه نیز به تدریج در حال از دست دادن پویایی گشتاور خود است. تحولات اخیر، پایایی لیبرال دمکراسی و نظم تمرکز گریز را تردید آمیز کرده است. البته این نظم به بازیگری دولت ملی در رژیم لیبرال دمکراسی ناشی از آن (به لحاظ برتریهای چشمگیر خود نسبت به دستاوردهای نظم سنتی و پس مانده‌های آن)، تا به حال توانسته است بر چالشهای پیش آمده غالب شود و احتمالاً خواهد توانست طی یکی - دو دهه آینده نیز موجودیت خود را حفظ کند. اما نهایتاً نظم نوین جهانی این نظم را نیز تسلیم گشتاور خود خواهد کرد.

تحولات دو دهه گذشته گروهی از دانشمندان برجسته رشته‌های مختلف، از جمله اقتصاد سیاسی، انسان شناسی و ارتباطات (پل کندی، امانوئل والرشتاین، ویلیس هارین و ماروین هاردیس) را واداشته که هر کدام به نحوی منادی شکل گیری نظم نوین جهانی شوند. از آنجا که هدف این مقاله ارائه طرحی نوین است، لذا به منظور جلوگیری از اطاله کلام، از پرداختن به شرح نظریات آنان خودداری کرده، خواننده را به نوشته‌های آنان احواله می‌دهیم.

وجه تمایز مقاله حاضر، در واقع از فرضیه آن ناشی می‌شود؛ بر خلاف دیدگاههای مذکور، نگارنده قایل به تغییر نظم اجتماعی در گسترده‌ترین سطح جامعه بشری است. بنا بر این، در این پژوهش تکیه چندانی بر نوع بازیگران و یا نظام بین‌المللی نیست. البته لازم می‌آید که در قالب تشریح نظم جدید به برآیندهای آن، از جمله بازیگران و نظام بین‌المللی نیز پردازیم.

فرضیه این مقاله آن است که بر خلاف نظر بوش^(۸) و فوکویاما (که به تداوم جلوه برتر

۷- به قول منطقیون، اثبات شئی، نفی ماسوا نمی‌کند؛ لازمه بودن چیزی، نبودن دیگری نیست.

۸- نکته قابل ذکر این است که به رغم شعار نظم نوین جهانی امریکا، اقدامات متعارض این کشور در

تمرکز‌گریزی تجدد‌گرایانه در قالب لیبرال دمکراسی دل بسته‌اند) این نظم تجدد‌گرایانه نیز در حال تبدیل شدن به یک نظم نوین جهانی است؛ ما این نظم نوین جهانی را (به لحاظ فقدان اصطلاح ترکیبی بهتر)، در این مقاله تکثر‌گرایی مدنی - به جای تمرکز‌گرایی امپراتوری و تمرکز‌گریزی دولت ملی در نظم وستفالیایی نام می‌نهم. در این مقاله بر آنیم که به تشریح این نظم نوین پردازیم. اما قبل از آغاز سخن لازم است متذکر شویم که بین نظام و نظم بین‌الملل تفاوت وجود دارد. نظم و نظام در فارسی و عربی از یک ریشه هستند و بدین لحاظ محققین ایرانی گاه به اشتباه افتاده‌اند. در واقع بهتر است مفهوم نظم در فارسی جای خود را به سامان دهد که ترجمه بهتری از مفهوم "Order" در انگلیسی است و نظام ترجمه مطلوبی از سیستم در همان زبان است. در روابط بین‌المللی، سامان یا نظم به پویسهای داخلی نظام اطلاق می‌شود که با خود مفهوم نظام متفاوت است. مثلاً نظم تمرکز‌گریز در حال گذار فعلی را نظم وستفالیایی می‌نامند که تا به حال دو نظام موازنه قدرت و دو قطبی منعطف (از لحاظ تاریخی) حاصل آن بوده است. البته نظم تمرکز‌گریز وستفالیایی هم در حال گذار به نظم جدیدی است که آن را نظم نوین جهانی می‌نامند و احتمالاً نظام سلسله‌مراتبی غیر دستوری در کوتاه مدت در آن شکل خواهد گرفت.

سخن از نظم و تغییر آن بدان معنی است که تحولاتی انقلابی و الگویی در حال شکل‌گیری است. از لحاظ سیاسی دولت ملی - و مشابه‌های اسمی آن - ناگزیرند خود را در خدمت دو نقش تعامل‌کننده فرد و جامعه بشری در سطح جهان قرار دهند. اما باید توجه داشت که این تعدیل نقش بازیگر دولتی خود در بستر تحولات عظیمی انجام می‌شود که با تحول قالب فکری معرفت‌شناختی، حوزه‌های مختلف علمی و واقعی زندگی وی را کمابیش تغییر داده است. قالب فکری در این بحث، معادل مفهوم انگلیسی پارادایم است

کویت، سومالی و بوسنی و هرزه‌گوین، حاکی از تعهد این کشور به حفظ نظم وستفالیایست. امریکا سیاستهای مبتنی بر منافع خود - محور خود را در قالب شعار زیبای نظم نوین اجرا می‌کند تا ضریب موفقیت آنها بالاتر رود.

که توماس کوهن از آن سخن می‌گفت.^(۹) منظور از قالب فکری آن است که در طی زمان، در مبنا و چارچوب حاکم بر نظریه پردازی بشر تغییری کیفی رخ می‌دهد که به مقتضای آن اجماع تازه‌ای در نظرات صاحب‌نظران علمی ایجاد می‌شود. این قالب فکری خواهان جایگزین کردن عقل ابزاری به جای عقل فطری و تبعات ناشی از آن است.^(۱۰)

این قالب فکری جدید، زمینه ساز نظریه پردازیهای مختلف در شاخه‌های گوناگون علم می‌شود. تغییر در قالب فکری بشر از زمان رخداد نوزایی (رنسانس)، زمینه ساز بی اعتبار شدن هیئت بطلمیوسی، هندسه اقلیدسی، روش منطقی قیاس،... گردید و در حوزه سیاسی هم بی اعتباری نظم تمرکزگرای امپراتوری و پیدایش نظم تمرکزگرایز و ستفالیایی را در قالب دولت ملی، به دنبال آورد.

نظم نوین جهانی هم، از نمادهای چنین تغییر الگویی در حال گذار است که در قالب فکری قرن بیستم ایجاد شده است. در مقاله حاضر، ابتدا ویژگیهای نظم نوین جهانی را با توجه به پیدایش بازیگران جدید مورد بحث قرار می‌دهیم، سپس ویژگیهای آن را با

9-Paradigm in Thomas S. Kohn , *The Structure of Scientific Revolution* , 2nd ed . (Chicago : University of Chicago , 1970) , pp . 43-52.

۱۰- عقل فطری به معنای استعداد ذهنی خداداد بشر است که در نظم سنتی مبنای رفتار قرار می‌گرفت. این عقل اصالت را به خود می‌دهد و واقعیت عینی خارجی، در نزد آن اعتباری محسوب می‌شود، روش منطقی تر این تفکر قیاس است. عقل ابزاری تبلور استعداد اکتسابی انسانی است که ناشی از تأثیر پذیری از محیط می‌باشد. این عقل مبنای فکری تمدن نوزایی قرار گرفت. در این قالب فکری، ذهن انسانی اعتباری است و واقعیت خارجی اصالت دارد که پوزیتیویستها منادی این فکر بودند. نظم نوین جهانی حاکی از تلفیقی از این دو عقل است.

مضافاً اینکه عقل فطری با بسیج نمودن معرفت‌های دینی، فلسفی، هنر، ... به انسان در برخورد با محیط مقاومت می‌بخشد. انسان در خود فرو می‌رود و به شناخت خود و جمع انسانی نایل می‌آید که برای بقای شرافتمندانه او ضروری است. آنجا حیطة تداوم باورهاست. عقل ابزاری دستاورد فردی و جمعی تلاش انسانی است که به او توان استخدام محیط و دخالت در آن را می‌دهد و اینجا حیطة تغییر امکانات است و علم ابطال پذیر تبلور آن است.

دو نظم سنتی و تجددگرا مقایسه خواهیم کرد و نهایتاً به تشریح منشأ و خاستگاه قالب فکری جدید خواهیم پرداخت.

نظم نوین جهانی : تحول نقشها

نظم تمرکزگرایز و ستفالیایی، که در حال گذار است، مبتنی بر بازیگری به نام دولت ملی بود. این نظم با شعار حاکمیت ملی، در صحنه داخلی، شهروندان را به اطاعت وامی داشت و در صحنه خارجی، با بازیگران فراملی جدید و یا پس مانده های گرایشات امپراتوری نظم سنتی مقابله می کرد. نظم و ستفالیایی، بازیگر دولت ملی و تبعات آن به طور توأمان در حال تحول نقش اصالی به نقش وسیله گرای خدمتگزار فرد و جامعه بشری است. بنا بر این، نظم نوین جهانی از پیدایش همزمان دو حرکت کیفی متناقض به سوی کلیت جامعه جهانی و اهمیت یافتن فردیت جزئی انسانی است. روش قیاس و یا استقرای منطقی در دو نظم سنتی و تجددگرا قاصر از آن بود که بتواند این دو نقیض کلی و یا جزئی را با صرف عقل فطری یا عقل ابزاری خود در کنار هم نهد. گسترش ابزارهای کامپیوتری، ماهواره ای، ...، و فلسفه علم زمینه ساز تلفیق دیالکتیکی این دو وجود مثالی-جهان بشری (کلی) و فرد (جزئی) از طریق تلفیق مشابه عقل فطری با عقل ابزاری شده است. خلاصه کلام اینکه، مهمترین ویژگی نظم نوین جهانی، از پیدایش همزمان دو تحول کیفی در دو جهت متعارض زیر ناشی می شود :

اولاً از یک سو نظم نوین جهانی تجلی افزایش خود مختاری و افزایش توانمندی مستقلانه فرد انسانی در تأثیرگذاری بر تحولات جهانی است. بدین لحاظ، گسترش نفوذ و کفایت و توانمندی فردی، فشارهای محیطی ناشی از قدرت حکومتهای توتالیتر در دولت‌های امپراتوری، مسئولیت‌گریزی رژیمهای لیبرال دمکراسی در دولت ملی، و اثرات ناشی از ملغمه ناهماهنگ رژیمهای اقتدارگرا در دولت‌های اسماً ملی جنوب را بر فرد انسانی شدیداً کاهش می دهد. در رژیمهای اقتدارگرا و توتالیتر، نقش دولت (و حکومت منبعث از آن)، کنترل و هدایت اجباری فرد بود، در رژیمهای لیبرال دمکراسی، دولت ملی با قبول کمترین حق دخالت در زندگی فرد و جمع انسانی، صرفاً حوزه رفتاری فرد را به صحنه داخلی محدود می کرد، و تعامل مستقلانه فرد با صحنه خارجی را محدود

می‌نمود. در نظم نوین جهانی، فرد انسانی، سیر قدرت کنترلی حکومت‌های توتالیتر و اقتدارگرا را معکوس کرده و لجام گسیختگی آن را با همکاری دیگر شهروندان به مهمیز هدایت و کنترل خود در آورده است به علاوه انسانها برای گذر تأثیر خود از سطح محدود دولتهای ملی، توانمندی لازم را کسب کرده‌اند.

ثانیاً همزمان با افزایش خود مختاری فرد انسانی و اشاعه موضوعیت حقوق بشر، گرایش داوطلبانه دیگری در جهت معارض با تحول مذکور در حال حدوث است. فرد انسانی ضمن گسترش حوزه توانمندی خود (برای حفظ وفاداریهای سنتی پیشینی^(۱۱) و فاداری سابق ساختاری) به دولت ملی، همزمان با تحولات جدید باید آمادگی پذیرش نقش شهروندی جهانی را نیز بیابد. نظم نوین جهانی حاکی از گسترش فضای عملیاتی جمع انسانی، از حوزه محدود خانواده، قبیله، روستا، شهر، دولت ملی و منطقه به سطح جهانی است. تشکیل جامعه جهانی واقعیتی انکار ناپذیر است، اما باید توجه داشت به عکس امپراتوری که سعی داشت محیط خارجی عام را مطیع صحنه خاص گرای داخلی کند، نظم نوین جهانی منادی شکل تعدیل شده‌ای از تحول معکوس انطباق سطح خاص گرای داخلی با سطح عام جهانی است.

بنا بر این بر خلاف شکل امپراتوری سنتی که در آن اطاعت یکپارچه ساز خارج به داخل، مبنای اقدام بوده است، در نظم نوین جهانی ضرورت انطباق داخل با کل میراث دستاوردهای بشری در سطح جهانی مطرح است. تحولی بنیادی به وقوع پیوسته است که از این پس تداوم موفقیت آمیز هستی بشر در قالب زیر مجموعه‌های اجتماعی محدود پایین‌تر از سطح جهانی، مستلزم تنظیم رفتاری اجزای قبلی برای شناخت قواعد و ضروریات ناشی از کل مجموعه بشری در سطح جهانی، و تقویت فرد انسانی برای تأثیر گذاری بر آن است. بویژه بروز مشکلات جدید، در پیدایش آگاهی از تلازم منطقی این دو جلوه کلی و جزئی گرایانه از مفهوم بشر، نقش مؤثر داشته است. مشکلاتی چون

11-Primordial

منظور از آن، اشاره به نوع وفاداریهای زیست شناختی و محیطی است که بر جامعه تحمیل شده و فرد انسانی کمتر در شکل گیری آن نقش داشته است.

محیط زیست، رشد بی رویه جمعیت یا انفجار جمعیت و خطرات ناشی از جنگ هسته‌ای، زندگی انسان را به طور کلی در خطر نابودی قرار داده است. هر فرد انسانی موجودیت واقعی و مثالی خود و کل بشریت را در معرض این خطرهای می‌بیند و چون توان تأثیرگذاری بر آنها را در سطح جهانی یافته و بدان آگاه شده است، از این پس، برای شکوفایی خلاقیت‌های فردی خود، جهت مقابله با این خطرهای همکاری و تعاون جمعی فزاینده‌ای (به ترتیب جامعیت، از قومی، زبانی یا فرقه‌ای، ملی، فرهنگی^(۱۲)) و نهایتاً تا حد جهانی) نیاز دارد. بنا بر این در کنار حفظ وفاداری خود به زیر مجموعه‌های مختلف اجتماعی - سیاسی پیشین، دریافته است که باید منافع خود خواهانه فردی و گروهی خود را در قالب قواعد عام بشری در این صحنه جهانی پی گیرد.

برای شهروندان و نخبگان رسمی و غیر رسمی سیاسی کشورهای جنوب، درک این واقعیت از اهمیت بسیاری برخوردار است که تحت تأثیر القاءات غرب، بویژه امریکا قرار نگیرند که آنان مبدع نظم نوین جهانی هستند؛ در صورت قبول این القاءات، نخبگان مذکور اشتباهاً تحولات فعلی را نتیجه تدبیر آگاهانه غرب برای توطئه علیه خود تفسیر خواهند کرد. البته طبیعی است که توان مادی برتر و خصلت خود - محورانه فرهنگ سیاسی لیبرال - دموکراسی غرب، کشورهای داخل در این مجموعه، بویژه امریکا را در سوء استفاده فرصت طلبانه از این موقعیت برتر خود مدد دهد. با این وجود، باید توجه داشت که به رغم برتری‌های نسبی غرب (به لحاظ قدرت انطباق دهی با تحول جدید

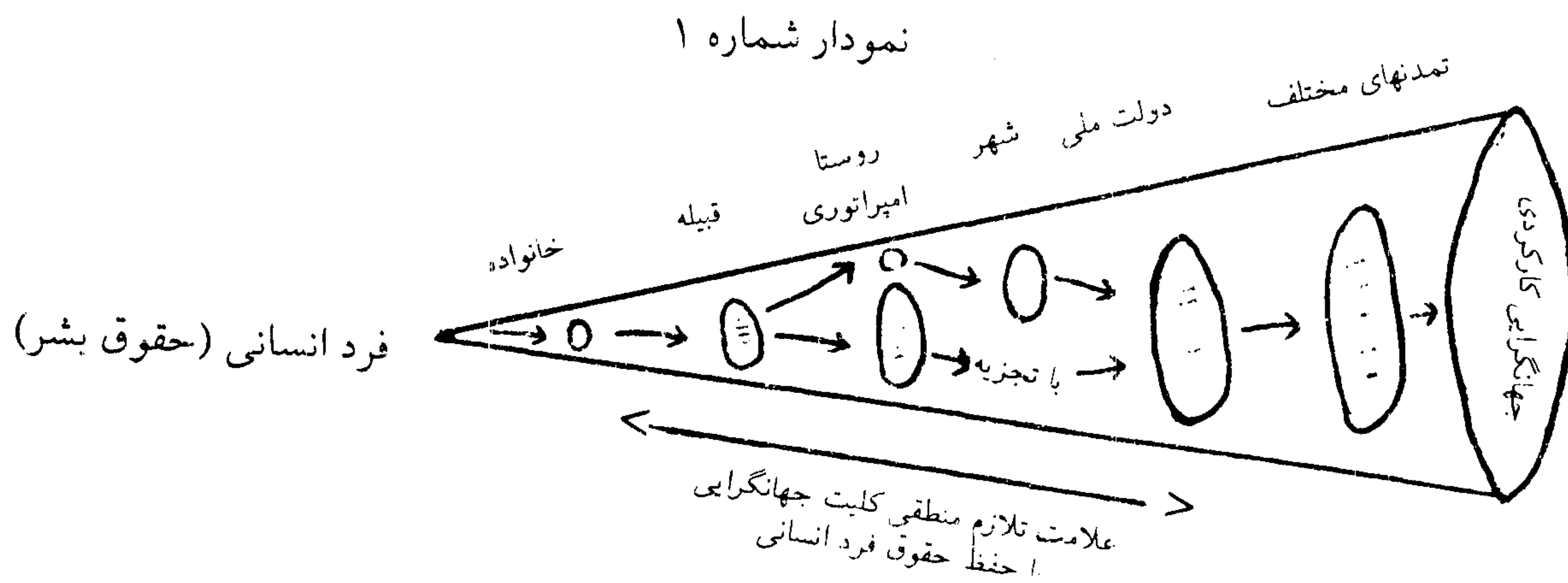
۱۲- هانتینگتن استدلال می‌کند که آینده، صحنه تعارض و ستیز بین فرهنگهای مختلف اسلامی، غربی، چینی، ژاپنی خواهد بود. نگارنده به رغم قبول تقسیم بندیهای فرهنگی در آینده، دید واقع گرایانه جنگ سردی را همانند دید آرمانگرایان حقوقی نمی‌پذیرد. به نظر می‌رسد که به رغم وجود شکافهای ارزشی - فرهنگی، نیازهای کارکردی اقتصادی - زیستی به انسانها می‌آموزد که می‌توان تعارضها را با مدیریت و همکاری سازنده به حداقل رساند. رجوع شود به :

Samuel Huntington , "The Clash of Civilizations" , *Foreign Affairs* , Vol. 72: 3 (Summer 1993) , pp . 22-40.

این مقاله در شماره ۷۰-۶۹ (خرداد و تیر ۱۳۷۲) *اطلاعات سیاسی - اقتصادی* چاپ شده است.

جهت جهانی کردن بازیهای سیاسی) این نظم خود یک واقعیت جدیدی است که غرب نیز باید خود را با آن هماهنگ کند و لذا شناختن آن برای تنظیم رفتار فردی و کشوری در آن خطه از جهان نیز لازم است. یکی دانستن اشتباه آمیز واقعیت پیدایش جماعت جهانی و لزوم رعایت حقوق بشر با توطئه غرب جهت بهره‌گیری فرصت طلبانه از این موقعیت، موجب خواهد شد که در شناخت و تجزیه و تحلیل خود «تصوری نادرست از واقعیت» را به جای خود «واقعیت» بنشانیم. ضمناً باید توجه داشت که در کنار این تحول بنیادی در نظم سیاسی، نظام بین‌المللی دو قطبی منعطف نیز در حال گذار به نظام سلسله‌مراتبی منعطف است. لذا دقت مضاعفی مورد نیاز است که تبعات این دو با یکدیگر اشتباه گرفته نشوند.

در نتیجه تحول در نظام است که مفاهیم دولت ملی، حکومت، امنیت، قدرت و ... به شدت تغییر نقش یافته‌اند. دولت ملی حصار رسوخ ناپذیر خود را از دست داده است و حکومتها، دیگر قادر نخواهند بود نقش مستقل کنترلی بر جامعه داشته باشند. نقش کنترل رفتار اتباع، به کارکرد مدیریت و کارگزاری هماهنگی و تقویت توانمندیهای افراد انسانی، جهت تضمین تأثیرگذاری آنها بر تحولات جهانی تغییر می‌یابد. امنیت چند لایه شده و جلوه شایع اقتصادی و دانش فنی آن بر جلوه غلبه‌کننده (وئی به ندرت قابل استفاده، آن هم در موارد بسیار نادر دفعی) نظامی آن رجحان یافته است. در واقع خود مفهوم قدرت نظامی، خاص دیدگاههای محدود سنتی در روابط بین‌الملل شده و جای خود را به مفاهیم کارآمدتر اقتدار و نفوذ داده است. نمودار شماره ۱ سیر تاریخی این تحول را در قالب گسترش فضای عملیاتی جوامع انسانی از سطح خانواده به سطح جهانی نشان می‌دهد. پیوستار بیرون تصویر، تلازم منطقی بین دو گرایش متعارض، ولی همزمان فردگرایی و جهان‌گرایی را در نظم نوین جهانی نشان می‌دهد. همان طوری که تصویر نشان می‌دهد، از ورای دولت ملی، فرد توانمندی فیزیکی دسترسی به سطح جهانی را یافته است. بدیهی است که این فرد انسانی سعی خواهد نمود از این پس قدرت کنترل حکومت را بر خود معکوس کند و رعایت حقوق فردی و جمعی خود را بر آن تحمیل نماید.



به رغم لزوم مقابله با سوء استفاده غرب از این تحول، باید توجه داشت که حساسیت جامعه جهانی نسبت به رعایت حقوق بشر در قالب نظم نوین جهانی، به معنای پیدایش نوعی جهان بینی فلسفی نوین نیز هست که صرفاً با معرفت سیاسی کوانتایی قابل درک است. (۱۳)

گسترش این فضای عملیاتی، به مقتضای پاسخگویی به نیازهای غریزی و سپس فکری انسانی بوده است. هر چه از مبداء حرکت خاص گرایانه فرد انسانی (سمت چپ نمودار شماره ۱) به سوی دهکده جهانی بشری (سمت راست) حرکت می‌کنیم، نیاز بشر، که به مقتضای دستاوردهای مادی و فکریش بوده است، حالت انتزاعی آن بر حالت واقعیش فزونی گرفته است. البته پس از قبیله دو روند پیدا شد؛ یک روند همان حالت طبیعی و جبری - غریزی خود را ادامه داد و به امپراتوری بی توجه به مرزها

۱۳- برای مطالعه بیشتر رجوع شود به :

سید حسین سیف زاده «پژوهشی در نظریه پردازي سياست خارجي»، نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی شماره ۲۵ (دی ماه ۱۳۶۹). صص ۲۸۳-۳۱۴.

سید حسین سیف زاده، «طرح سیستماتیک مفهومی برای مطالعه سیاست خارجی»، نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۲۶ (آذر ماه ۱۳۷۰)، صص ۱۹۵-۱۵۳.

دو مقاله مذکور نشان می‌دهند که چگونه تفکر منطقی «اجتماع نقیضین محال است»، در معرفت شناسی کوانتایی موضوعیت خود را از دست می‌دهد. در این معرفت شناسی، جزیی و کلی یا ذهنی و عینی، دو جلوه متعارض ولی همزمان در کوانتاست. همان طور که در تعریف نور گفته می‌شود که نور هر دو ویژگی ذره و موج را در خود دارد؛ در صحنه سیاست داخلی، فرد علاوه بر وجود واقعی جزیی، نقش کلی هم دارد، در سیاست بین‌الملل، مفهوم امنیت در هر دو بعد داخلی و خارجی تجلی پیدا می‌کند.

رسید، ولی بعدها، خود امپراتوری طی یک روند پنج‌قرنی به دولت ملی با مرزهای ثابت تجزیه شد. بر عکس این روند جبری و غریزی، یک جریان فرعی پیدا شد که به سوی تولید کشاورزی میل کرد و زمینه را برای بهره‌وری از تفکر انسانی در جهت تولید دستاوردهای انسانی فراهم آورد. اما نهایتاً، این روند پس از گذر از شهرگرایی به دولت ملی رسید. شاخه دوم گسترش فضای عملیاتی که جریان غالب امپراتوری در آن زمان بود، طی قرون پس از قرار داد وستفاليا، به صورت انحرافی و نابهنگام در آمد و با تجزیه خود به دولت ملی تبدیل شد. از آن پس یک جریان کم‌رنگ و رقیق منطقه‌گرایی خودنمایی کرد و نهایتاً زمینه را برای جهانگرایی نظم نوین فراهم آورد. در مورد چرایی این دو راه حل گوناگون، اتزیونی به دو خط فکری آفرینشی و سلولی در شکل‌گیری تجمعهای انسانی اشاره می‌کند. تفکر آفرینشی حاکی از پیشینی بودن حقوق فردی و جزیی نسبت به تجمع است و تفکر سلولی حاکی از پیشینی بودن حقوق جمعی انسان در مقایسه با تفرّد و فردگرایی انسان است. به نظر اتزیونی، این دو دیدگاه در عمل، به دو خط فکری تفرّد گرا (که اوج آن به آزادیهای فردی و حقوق بشر در نظم نوین جهانی می‌رسد) و تجمع‌گرا (که اوج آن به توتالیتریسم می‌رسد) منجر می‌شود. دیدگاه سلولی، همیشه جزیی را به مثابه عنصری محسوب می‌دارد که در قالب کلی هویت می‌یابد.^(۱۴)

بررسی تاریخ تحلیلی تحولات مذکور حاکی از یک تحول بنیادی است که برای درک نظم نوین جهانی از اهمیت شایانی برخوردار است؛ سیر این تحول تاریخی، همان‌گونه که جامعه‌شناسان پیش‌بینی کرده بودند، از خاص‌گرایی به عام‌گرایی است.^(۱۵) این

14-Amitai Etzioni, "The Epigenesis of Political Communities at the International Level" in *International Politics and Foreign Policy*, ed. N. Rosenau (New York: Free Press, 1967), pp. 346-358.

۱۵- در این رابطه باید توجه داشت که خاص‌گرایی با فردگرایی و عام‌گرایی با کلی‌گرایی اشتباه نشود. خاص‌گرایی به معنای خود‌محوری است که فرد یا گروه خود را اصل و هستی را اعتباری می‌داند. لذا تلاش دارد که در صورت ممکن، هستی را به مقتضای تصور خصوصیت‌گرای شخصی خود به طور یکپارچه‌ای تغییر دهد. این مسئله با فردگرایی که هر فرد دیگر نیز دارای این حق است و لذا باید به وجود

روند به حدی روشن است که می توان پیش بینی کرد نظم نوینی که طی چند دهه آینده به تدریج پا می گیرد، موجد نقشهای انتزاعی عام جدیدی برای زیر مجموعه و اجزای مؤلفه «جماعت» جهانی است. نکته مهم این است که این نقشها بیشتر بر تفکر انسانی استوار است تا بر جبریت‌های ناشی از نیازهای حیوانی یا فیزیکی او.

در تشریح نکته مذکور، می توان به منشاء پیدایش ابتدایی ترین تشکیلات گروهی انسانی (خانواده) اشاره کرد؛ پیدایش اولیه این تشکیلات کاملاً حالت جنسی و غریزی داشته است. مرد یا زن به عنوان وجودهای واقعی، به لحاظ رفع نیاز جنسی تسلیم جبریتی شدند و احتمالاً ناآگاهانه وجودی مثالی (نهاد خانواده) را بنیان نهادند. قرن‌ها طول کشیده است تا امروز مبنای جبریت غریزی جنسی برای تشکیل خانواده، به نقش انتزاعی و مثالی فرهنگی آن متحول شود. با پیدایش این نقش جدید است که هم اکنون در تعریف خانواده، از تداوم منزه نسل بشر و نقشهای ملازم مؤلفه‌های آن صحبت به میان می آید تا رفع نیاز جنسی.

چنین تعبیر نوینی از خانواده، از نمادهای نظم نوین جهانی است که به ادعای نگارنده متضمن هر دو نقش واقعی و مثالی اعضاست؛ هر چند اولی اولیت دارد و دومی اولویت و ارجحیت. این نقش دوگانه در واقع حاوی انباشت دو جهت استقلال طلبی و منفعت جویی فردی و بر عکس هماهنگی و تعاون جمعی است که آن را در این مقاله به عنوان مظهری از شکل گیری «جماعت» نام می نهیم. نکته مهم این است که چنین تعبیرهایی هم

عام فرد پی برد، فرق می کند. در عام گرایی وجود مثالی مطرح است، فرد و یا جمع هر کدام تعریفی مثالی دارند، و لذا با فرد گرایی و جمع گرایی که جلوه سیاسی آن به ترتیب در لیبرال دمکراسی و توتالیتراریسم متجلی شده است، فرق می کند. برای مطالعه بیشتر، از لحاظ جامعه شناسی و سیاسی به دو منبع زیر توجه کنید :

-Talcott Parsons , *The Social System* , (Glencoe , Illonois , 1951) , pp .58- 67.

-Daniel Lerner , *The Passing of Tradditional Society* , (Glencoe , The Free Press 1958) , pp . 47-75.

اکنون، از لحاظ روانشناسی و جامعه‌شناسی، به عنوان قواعد رفتاری و به صورت نوعی شبه قانون علمی پذیرفته شده‌اند. خلاصه آنکه در پرتو جهان‌گرایی نظم‌نویین جهانی، وجود مثالی خانواده و کمیت و کیفیت جمعیت به صورت بحثی در آمده که به مقتضای همان جهان‌گرایی و حفظ تداوم نسل بشر مطرح شده است. پس خانواده و مؤلفه‌های آن باید از نقش مثالی خود، به لحاظ پیدایش جماعت جهانی، تعریفی نوین ارائه دهند؛ به نحوی که استقلال آنها با تعاون جمعی در سطح واحدهای دیگر قومی، ملی، فرهنگی-تمدنی، و ساختاری-جهانی سازگار باشد. چنین تعریفی از خانواده، به شدت متفاوت از تعریف آن در دو نظم سنتی و وستفالیایی است. طبق این تعریف جدید، خانواده دیگر صرفاً به مقتضای رفع نیاز غریزی-جنسی تشکیل نمی‌شود. تشکیل خانواده حاکی از نوعی مسئولیت‌پذیری آگاهانه مثالی نیز هست.

با عنایت به این تحول در هسته بنیادین از شکل اجتماعی، جوامع متأخر دیگر چون قبیله و امپراتوری نیز از این تحولات تأثیر می‌پذیرند. بر عکس‌غریزه جنسی که خصلتی پایدار در وجود انسانی دارد، ترس امنیتی به مقتضای شرایط محیطی، جلوه‌ای متفاوت پیدا می‌کند، با تحول در شرایط محیطی، شکل اجتماعی برای رفع ترس امنیتی ناشی از آن نیز تغییر خواهد یافت.

بنا بر این علاقه و میل به تشکیل امپراتوری، همان‌طور که گفته شد، چون از یک فشار غریزی ترسی-امنیتی ناشی می‌شد^(۱۶) و ضمناً با خصلت طفیلی‌گری در طبیعت، و چپاول مادی و یا پرستیژی بخشی از جامعه انسانی توسط بخش دیگر محقق می‌شد، در شرایط جدید موضوعیت خود را از دست می‌داد. پس طبیعی است که این‌گرایش بر پایه‌ای بسیار بی‌ثبات استوار باشد. بدین لحاظ با قدرت گرفتن انسان، نظم امپراتوری نمی‌توانست برای مدتی طولانی پایدار بماند. در نتیجه با تشکیل سازمان کارآمد دولت (دودمانی، سپس بورژوازی و نهایتاً، ملی) امپراتوریها نابهنگام شده، از درون فرو پاشیدند.

۱۶- چارلز رینولدز، *وجوه امپریالیسم*، ترجمه سید حسین سیف زاده (تهران: موسسه چاپ و

انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۱)، فصل اول.

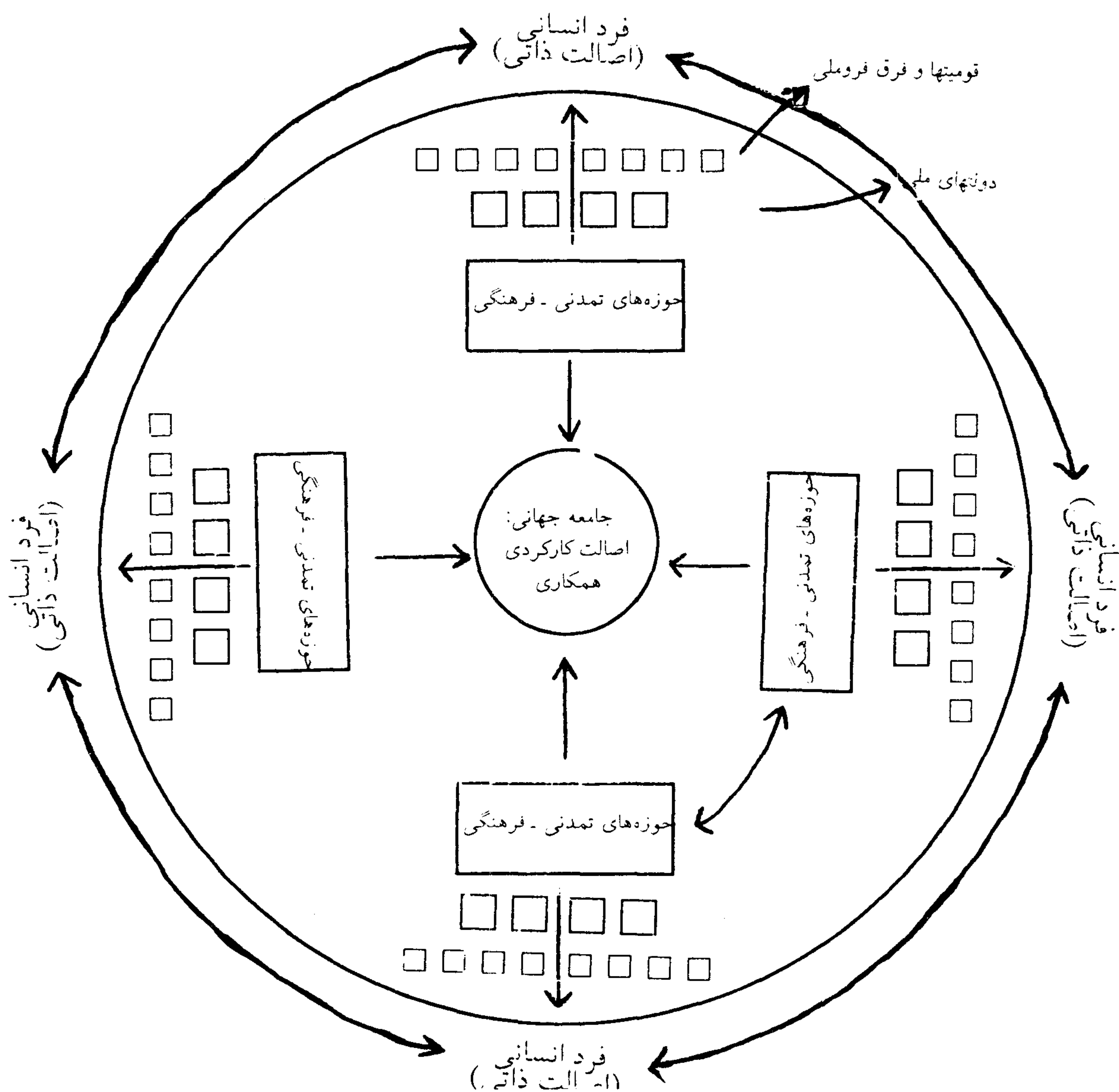
بر عکس شاخه امپراتوری، که طفیلی‌گری را به نهایت خود می‌رساند، گرایش تولید از شاخه روستا آغاز شد. به رغم این مزیت، ضعف این گرایش دوم از دو مسئله ناشی می‌شد: اولاً روستا صرفاً به مقتضای میل شخصی و خاص طلبانه^(۱۷) فرد به وجود آمد، لذا وجود مثالی جمعی در آن مبنایی نیافت. ثانیاً روستا به مقتضای نیازهای مادی - اقتصادی برای رفع مشکلات غذایی و اسکان ایجاد شده بود و لذا مرکزی هم، برای مبادلات و دیگر نیازمندیهای مادی و معنوی انسانی مورد نیاز بود. به لحاظ پاسخگویی به این نیازها بود که ابتدا شهر به عنوان مرکز مبادلات و رفع نیازهای اقتصادی - معنوی محدود شکل گرفت. با این وجود، روستا، شهر، کشور، منطقه‌گرایی و جهان‌گرایی جملگی دارای یک ویژگی مشترک هستند. مبنای تشکیل این جوامع، تلاش عقلایی فردی برای رفع نیازهای فزاینده اقتصادی و معنوی انسان است، و نه اضطرارهای غریزی، روانی، جنسی و یا تهدید امنیتی. به همین لحاظ است که به عکس آنچه در نظم سنتی، از قبیله تا امپراتوری، سوارکاری و تیراندازی و در یک کلام، امنیت نظامی مبنای فضیلت بود، در شاخه‌ای که به نظم روستا، شهر تا دولت ملی ختم می‌شد، بُعد عقلایی تولید و رفاه مادی در قالب امنیت اقتصادی، بر زور (در قالب امنیت نظامی) تقدم می‌یابد. به کلام افلاطونی، دو شاخه مذکور به ترتیب به مقتضای دو خیر نسبی و مطلق از هم جدا شده‌اند.^(۱۸) شاخه اول منافع خود را با فدا کردن منافع دیگران به دست می‌آورد و به نظامی‌گری علاقمند می‌شود. شاخه دوم، به خیر مطلق و تولید رفاه و دستاوردهای فکری لازم برای رفع نیازهای مادی فردی توجه می‌کند و به اقتصاد و دانش فنی میل می‌کند. نظم نوین جهانی ضمن تقویت گذار از خیر نسبی نظامی به خیر مطلق تولیدی مورد نظر افلاطون، دندان زهرآگین فردگرایی خود محورانه را کشیده، آن را در قالب تعاون جمعی و رفاه مادی با سعادت مادی و معنوی جمعی پیوند می‌دهد. احتمالاً این ضعف در قبیله و امپراتوری به لحاظ تأکید بر خیر نسبی بود که موجب شد

17-Particularist

۱۸- جرج سبابین، تاریخ نظریات سیاسی، ترجمه بهاء‌الدین بازارگادی (تهران: امیرکبیر، چاپ سوم،

در مصاف با رقیب تولیدکننده خود یعنی روستا، شهر و دولت ملی، بازنده شوند و عملاً شاخه دوم تحولات (از زمان قرارداد وستفاليا در سال ۱۶۴۸) به عنوان سپر پایدار تحول در بسط جامعه انسانی تثبیت شود. در چند دهه گذشته، گسترش ابعاد توانمندی انسانی به سطح منطقه و سپس کل جهان در سه زمینه نظامی، اقتصادی و دانش فنی، و نیز ضعفهای نظم تمرکزگرایز وستفالیایی، احساس نیاز به جامعه جهانی را همراه با گرایش متعارض تثبیت آزادیها و خودمختاریهای فردی و فرهنگی فراهم آورده است. این تحول (پیدایش جامعه جهانی و اهمیت یافتن نقش فرد) مستلزم نوعی نظم خاص است که بدان «تکثرگرایی مدنی» لقب داده ایم. قبل از توصیف مشروح این نظم، خصوصیات اصلی آن را طی نمودار شماره ۲ به تصویر می کشیم تا مباحث قبلی به صورت عینی تری ظاهر شود.

نمودار شماره ۲



همان طوری که تصویر نشان می‌دهد، خصلت ویژه نظم نوین جهانی، به ساماندهی مسالمت آمیز ویژگیهای قومی، فرقه‌ای، ملی، تمدنی و فرهنگی، در قالب همگونیهای مشترک کارکردی جهانی گرایش دارد. در واقع، نوعی جریان دو طرفه خاص گرایی و عام گرایی به ترتیب از حد فرد تا کلی‌ترین سطح بشری در جهان وجود دارد. هر چه به سوی حاشیه دایره و فردیت پیش می‌رویم، زمینه اختلاف و خاص گرایی افزون‌تر می‌شود. بر عکس هر چه به سوی مرکز حرکت می‌کنیم، زمینه‌های علم گرایی و همکاری افزون‌تر می‌گردد، با فراهم آمدن امکانات، برای اولین بار حقوق بشر به معنای تضمین حقوق فردی و جمعی، به طور همزمان قابلیت تحقق پیدا کرده است. افراد، قومیت‌های گوناگون، فرقه‌های مذهبی، ملتها و تمدنهای گوناگون قابلیت آن را یافته‌اند که با ارتقای موقعیت خود، از جبریت‌های طبیعی زندگی کاسته و زمینه را برای گسترش دستاوردهای کل بشری از طریق همکاری و تعاون فراهم آورند. بر خلاف گذشته که تنازع بقاء امری واقعی محسوب می‌شد، در شرایط جدید به رغم اختلافات و عدم امکان وحدت، حفظ شاخصه‌ها و ویژگیهای اختصاصی فرهنگی در کنار مشترکات عام کارکردی ممکن شده است. بر خلاف دو دیدگاه خوشبینانه (آرمانگرایی) و بدبینانه (واقعگرایی) در نظم نوین جهانی، آشکار شده است که زندگی واقعی، تلفیقی از همگونی و تضاد منافع است. اما وجود سلاحهای اتمی و سرسام آور شدن هزینه‌های انسانی و مالی، امکان بروز جنگ و ستیز بین واحدها را به شدت کاهش خواهد داد. انسان دریافته است که منافع فردی، متضاد و متکثر خود را در قالب جامعه مدنی جهانی بشری به دست آورد. در غیر این صورت، دیگران نیز این قاعده را رعایت نکرده، سعی خواهند نمود که منافع خود را به رغم منافع دیگران به دست آورند. آگاهی از این توانمندیها، نوعی خویشنداری همه جانبه را برای همکاری جمعی ضروری ساخته است. البته این همکاری به معنای نفی خلاقیت‌های فردی نیست. به عکس، ابزارهای مناسب برای تضمین شکوفایی فرهنگی و اعتقادی فردی ناشی از عقل فطری، در نظم نوین تقویت می‌شود.

اطلاعات و دانش فنی به عنوان جلوه‌هایی از عقل ابزاری، فرد انسانی را قادر می‌سازد که ضمن حفظ علایق منتخب فردی از تعرض تهدیدهای مزاحم جمعی، امکان همکاری واسطه‌ای با جمع را نیز داشته باشد. البته انسان برای رفع نیازهای مادی خود

نیازمند عقل ابزاری و تخصصی است تا بتواند از این وسایل استفاده کند و ضمن آگاهی از قواعد جهانی، خود را تقویت و آماده تأثیر گذاری بر روندهای مذکور در سطح جهانی بنماید. در صورتی که گروهی از افراد و جوامع، توانمندی و مهارت استفاده از دستاوردهای تکنیکی و نظری را به دست نیاورند، شدیداً از قافله تمدن جدید در نظم نوین عقب خواهند ماند. بنا بر این احتمال دارد تفاوتها به شدت تشدید شوند و با وجود این، مسائلی چون محیط زیست، اقتصاد، تکنولوژی و بویژه مهندسی ژنتیک انسانی^(۱۹) از موارد جهانی است که واحدهای مختلف فردی و جمعی، لزوماً باید در مسیر آن قرار گیرند تا بتوانند موجودیت واقعی و مثالی خود را حفظ کنند. در صورت فعلیت یافتن قابلیت‌های تخصصی، فرد یا واحد انسانی توان لازم را می‌یابد که تأثیر ساختارهای مزاحم و مانع را بر سر راه خود بی اثر و خنثی کند. ساختارهای واسط بین فرد و جمع جهانی بشری از این پس مجبورند برای حفظ خود، به کانالهای مبادلاتی جهت تقویت و رسایی توان فردی و بازی موفقیت آمیز در سطح جهانی تبدیل شوند.

با این تحول عظیم، می‌توان نظم نوین جهانی را تکثرگرایی مدنی نامید. منظور از تکثرگرایی، رسیدن فرد به نهایت توان خویش در جهت حفظ خود و علایق خود از گزند مزاحمت‌های محیطی و جمعی است و منظور از مدنی این است که برای فعلیت بخشیدن به این توانمندیها، او باید دریابد که دیگران نیز دارای حقوق مشابهی هستند. اما از آنجا که او برای فعلیت بخشیدن به توانمندیهای خود به همکاری با جمع نیاز دارد، بنا بر این باید به قواعد مشترک رفتاری پای بند شود تا دیگران نیز بتوانند وجود و علایق متفاوت خود را در آن فضا حفظ کنند. با این تعبیر، نظم نوین جهانی بیشتر با قانونمندیهای علمی فلسفی - حقوقی سازگار است تا بازیهای سیاسی صرف.

برای بیان این منظور، در این مقاله مفهوم مرکب «تکثرگرایی مدنی» را از تلفیق دیالکتیکی و ترتیبی دو مفهوم تکثرگرایی (به معنای تفرّد گرایی) و مدنی (به معنای

۱۹- انسان هم اکنون با یافتن فهرست آزمایشی ژنتیک خود، توان دخالت در ویژگیهای وجودی خود را یافته است. مرحله بعدی ساختن توانمندیهایی است که محیط را در خدمت خود گیرد. در آن صورت وی خواهد توانست از مواهب آن بهره گیرد و موانع و چالشهای آن را مطیع خود سازد.

تجمع‌گرایی) ساخته‌ایم. کاربرد مفهوم مرکب «تلفیق دیالکتیکی» نیز دارای بار نظری است. منظور آن است که صرفاً دو گرایش تفرّد‌گرایانه و تجمع‌گرایانه در کنار هم گذاشته نشده‌اند، بلکه این دو مفهوم گرچه از لحاظ منطقی ملازم هم هستند، ولی از ترتیب خاصی نیز برخوردارند. تکثرگرایی حاکی از کثرت مصادیق است که اولیت و اولویت دارند؛ اما به لحاظ شکوفایی استعداد اجزاء، عقلاً لازم می‌آید که اجزاء در یک مجموعه با یکدیگر فعالیت کنند.

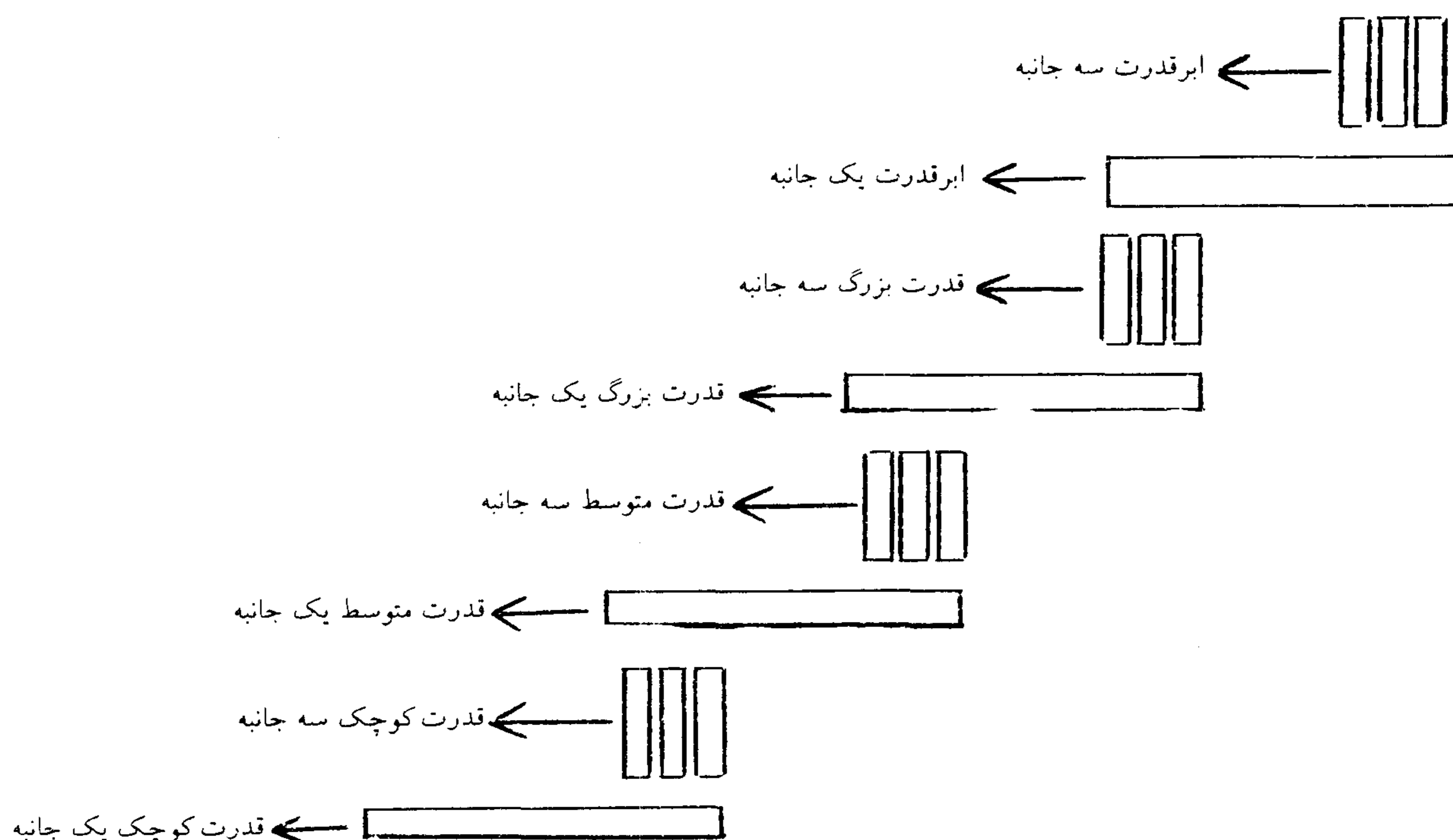
به رغم این ترتب منطقی، از لحاظ تاریخی شاهد روندی معکوس بوده‌ایم. در ابتدا تجمع‌گرایی، نظم سنتی را به وجود آورد. نوزایی (رنسانس) در واقع در مقابله با این نظم سنتی، نظم تفرّدگرا و تمرکزگریز و ستفالیایی را به وجود آورد. هر چند بازیگرانی که از قافله توسعه و پیشرفت نظم و ستفالیایی عقب مانده بودند، سعی کردند در مقابله با جلوه‌های عقل‌گرایی این نظم جدید، نظم تجمع‌گرایی امپراتوری سنتی را احیا کنند، اما در عمل به زودی با شکست روبه‌رو شدند. به هر حال این نظم تمرکزگریز بوده که تا به حال صلابت و استحکام خود را حفظ کرده است؛ اما نهایتاً نظم نوین جهانی در حال شکل‌گیری است که ویژگیهای آن گفته شد. برای روشن شدن تمایزها، لازم است مدلول این نظم‌ها در کنار هم گذاشته شود، تا خواننده را در فهم موضوع یاری دهد.

لازم به یاد آوری است که نظم جهانی، جایگزین نظام بین‌المللی نخواهد شد. بنابراین، از آنجا که ارتباطات زمینه پیوستگی بین سطوح مختلف جوامع بشری را فراهم آورده است، نظام‌های بین‌المللی آینده لزوماً در حد جهانی فعالیت خواهند داشت. دو نظام حقوقی و سیاسی در این سطح مطرح است: نظام عالمگیر و نظام سلسله‌مراتبی (غیر دستوری و دستوری). تحولات اخیر بعد از ۱۹۹۱ حاکی از آن است که سازمان ملل عمدتاً به مقتضای منافع بازیگران ابر قدرت و قدرت بزرگ در شورای امنیت، عمل کرده است. بنا بر این در حال حاضر گویا روندهای موجود بین‌المللی منادی شکل‌گیری نظام بین‌المللی سلسله‌مراتبی غیر دستوری است تا عالمگیر. در نظام بین‌المللی سلسله‌مراتبی غیر دستوری فعلی، بازیگران، بسته به نوع قدرت مطلق و یا نسبی و نیز حوزه فعالیت بین‌المللی، منطقه‌ای و محلی به چهار رده به هم پیوسته ابر قدرت (سه جانبه/ دو/یک جانبه)، قدرت بزرگ (سه جانبه/ دو/یک جانبه)، قدرت متوسط (سه جانبه/ دو/یک جانبه) قرار می‌گیرند.

دو / یک جانبه) و قدرت کوچک (سه جانبه / دو / یک جانبه) تقسیم می‌شوند. نکته قابل توجه آن است که قدرت مطلق به معنای توان کاربرد آن نیست؛ چه بسا «سنگ بزرگ علامت نزدن» باشد. به هر حال می‌توان بازیگران مؤلفه نظام بین‌المللی را به شرح ذیل تقسیم کرد:

<u>نوع قدرت</u>	<u>حوزه عملکرد و دسترسی</u>
مطلق	بین‌المللی
نسبی	بین‌المللی
نسبی	منطقه‌ای
کوچک	داخلی

تجربه عملی حاکی از آن است که دستیابی به اهداف بازیگران مذکور، به طور فزاینده‌ای از پایین به بالا میل به وابستگی و از بالا به پایین میل به استقلال دارد. تحولات رفتار بین‌المللی قدرت کوچک، تحت سه اجبار منطقه‌ای، بین‌المللی و داخلی است. هر چه از پله‌های پایین، بالاتر می‌رویم، از میزان این اجبار کاسته می‌شود. ابرقدرتها هم از وابستگی مصون نیستند، اما میزان وابستگی آنها کمتر است. جهانی شدن و پیوستگی نظام را می‌توان در قالب تصویر ذیل نشان داد:



منظور از قدرت مطلق، داشتن قدرت نظامی، اقتصادی و یا دانش فنی به حدی است که کاربرد آن توان نابودی کل نظام بین‌المللی فعلی و یا تحول آن به نظام دیگر را داشته باشد. سلاح اتمی، قدرت نابودی کل هستی خاکی را دارد، و اقتصاد و دانش فنی یک ابرقدرت توان تغییر ایجابی و یا سلبی در نظام را دارد. توان بازیگران دیگر در حوزه‌های مختلف بین‌المللی، منطقه‌ای، و یا داخلی حالت تأثیر گذاری دارد تا تغییر ایجابی و یا سلبی. بازیگرانی که مایل به دستیابی به توان تغییر ایجابی و یا سلبی هستند، بیش از هر زمان دیگر هم اکنون قادر به دستیابی به آن هستند؛ اما دستیابی به این موقعیت، مستلزم شناخت قواعد حاکم بر افزایش قدرت و همچنین صعود در سلسله مراتب قدرت است. بنابراین، نظم نوین جهانی به معنای موضوعیت نداشتن بازی قدرت در داخل نظم جهانی نیست؛ تحول فعلی خاکی از جهانی شدن حوزه بازی و تعامل، و پیوستگی بین مؤلفه‌های کل نظام است. با این تحول، چون اعضا به یکدیگر پیوسته شده‌اند، بازیگران نسبت به یکدیگر آسیب پذیری و حساسیت خواهند داشت. به لحاظ آسیب پذیری، بازیگران مختلف ضرورتاً باید مترصد رفتار یکدیگر باشند تا خود را از تأثیرات عوامل خارجی مصون داشته، از مزایایش به بهترین وجه استفاده کنند.

مقایسه نظامهای سیاسی

نظم سنتی، مبتنی بر پیوستاری از نظامهای سیاسی است که از قبیله آغاز و به امپراتوری ختم می‌شود. ویژگیهای مهم این نظم آن است که ادراک مبنایی ذهنی دارد و از اضطرار و ترس ناشی از تهدیدات امنیت فیزیکی حاصل می‌آید. به مقتضای پاسخگویی به این ترس امنیتی، تشکیلات تجمع‌گرایی قداستی متافیزیکی می‌یابند که نظامی‌گری و میل به قدرت از ویژگیهای بارز آن است. ثانیاً به لحاظ این ویژگیهای قداست طلبانه، فرد بشری در این مجموعه نقشی انفعالی دارد. او قربانی سرنوشتی جبری است که برایش رقم زده شده است. لذا فرد انسانی باید در سیر فرهنگ سازی جامعه خود را با قواعد تحمیلی عادت دهد و مطیع آنها شود. مرزها محدودیتی ندارند و سیالیت آنها تابع توانمندی افراد مقتدر نظامی است. در قالب مفاهیم سیاسی می‌توان گفت که جغرافیای جهانی، صحنه نبرد و ستیز قهرمانانی نابهنجار است که مایل به

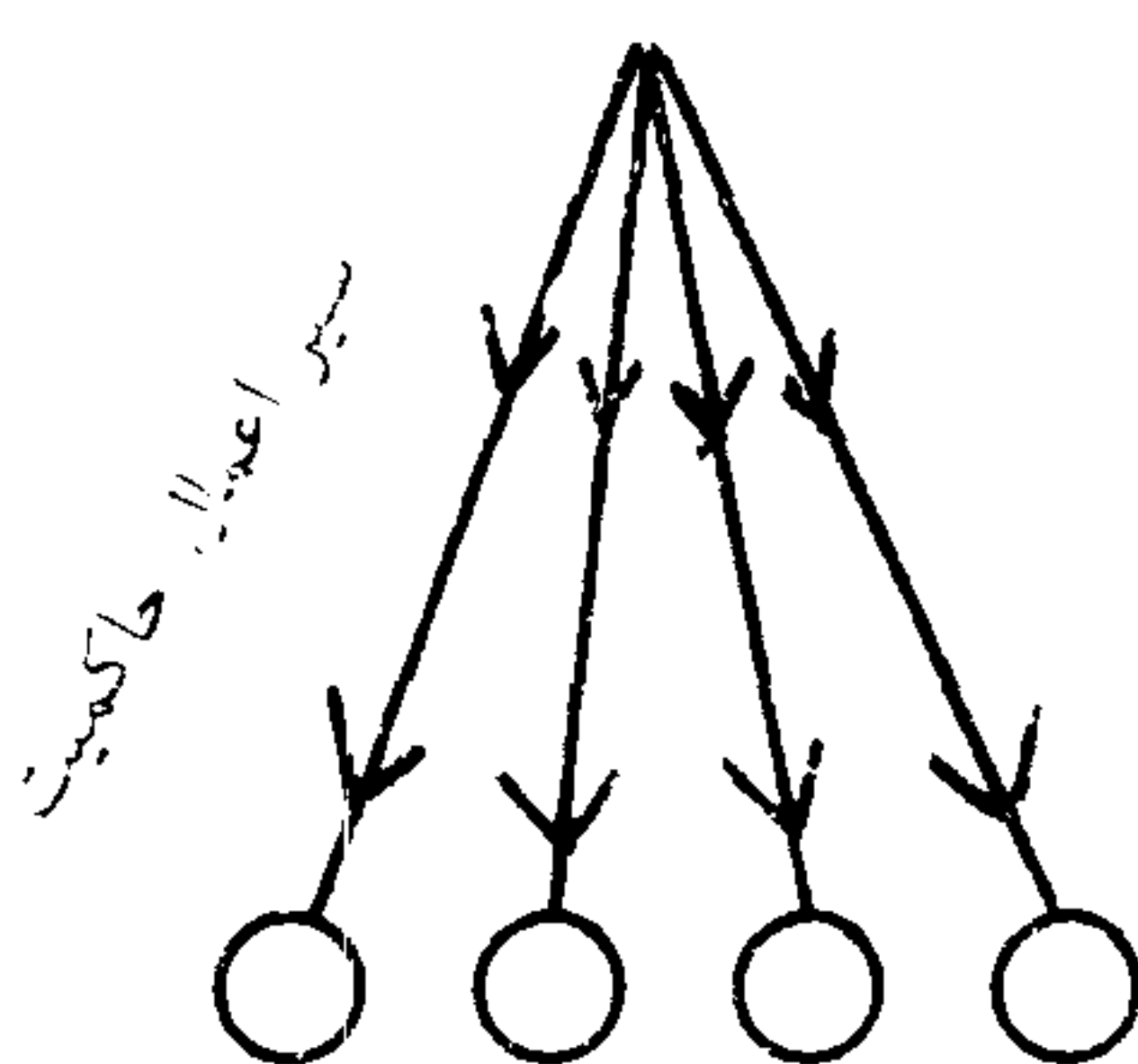
توسعه و استقرار قدرت خودخواهانه خود به سراسر جهان هستند. پس نظم امپراتوری، صحنه خارجی را جولانگاه تمنیات فرمانروایان داخلی می‌بیند. مرزها سیالند و با خود کامگی و تمایلات فردی نظامیان قدرتمند به سرعت در هم می‌ریزند. بنا بر این صحنه خارجی در عمل، به تبع تمایلات فرمانروایان داخلی در هم می‌ریزد.

از لحاظ جامعه‌شناختی، تجمع تابعی از تمایلات فرد قهرمان نظامی است که با اعمال قدرت، تجمعیهای مختلف انسانی را گرد هم آورده است. ولی به لحاظ عدم تجانس با هم ادغام نشده‌اند. در این نوع از تشکلهای انسانی که آن را پیشینی - سنتی می‌نامیم، بخشهای منفصل از هم با زور نظامی یک قهرمان خود کامه به اضطراب گرد هم می‌آیند و جمعاً خود را مجبور به خدمت‌گزاری به شخص حاکم می‌بینند. از لحاظ سیاسی، هم حاکمیت و هم حکومت در شخص فرمانروا نهفته است؛ نه آنکه حاکمیت از آن مردم باشد و حکومت مجری آن. فرهنگ سیاسی در این نظم، مهر پیوند^(۲۰)

احساسی است که به مقتضای آن وفاداری به فرمانروا را بر فرد تحمیل می‌کند. بنا بر این جبریت قدرت نظامی رخصت تعریف آگاهانه نقش‌ها را از فرد و جمع انسانی گرفته است. رابطه حکومت با جامعه، و تمایز حکومت با حاکمیت مشخص نیست. نمودار شماره ۳ زیر جلوه‌های ابتدایی نظم سنتی را به تصویر می‌کشد.

نمودار شماره ۳

فرمانروای حاکم



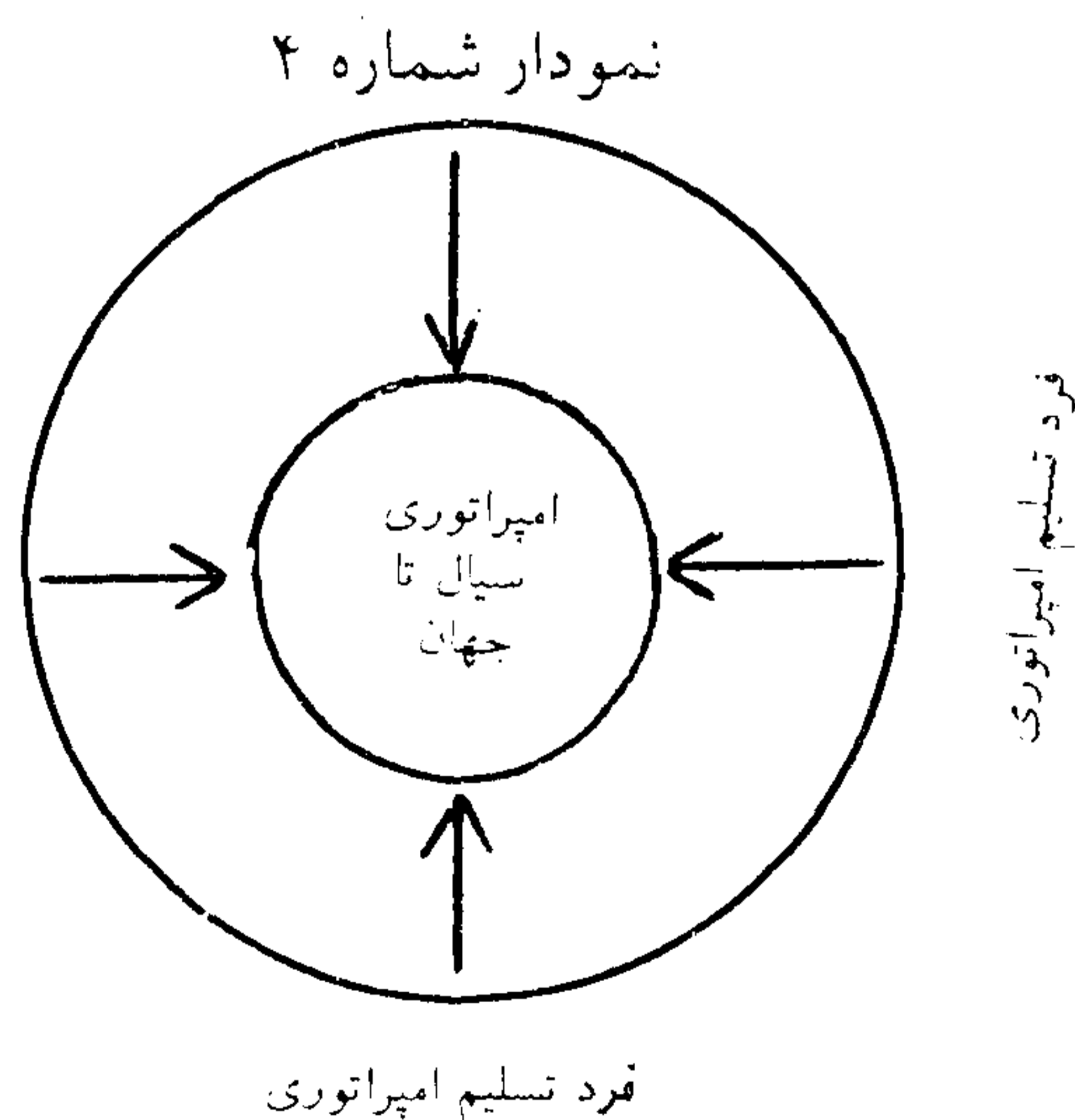
بخشهای مختلف ادغام نشده انسانی تحت حاکمیت فرمانروا

۲۰- تونیس در منبع زیر جامعه مهر - پیوند و عقل - پیوند را در مقابل هم قرار می‌دهد.

Ferdinand Toennies , *Gemeinschaft and Gesellschaft* Trans , Charlesp .

Loomis (East Lansing : 1958) .

دو نمونه تحول یافته از نظم سیاسی سنتی، در مقابله با بازیگر دولت ملی در نظم وستفالیایی تجدد گرای قرن بیستم ایجاد شد. امپراتوریهای طبقاتی شوروی و چین، و سپس امپراتوری فاشیستی آلمان تبلور این دو اندیشه سیاسی تمرکز گرا و ذهنی بودند که به منظور احیای نظم سنتی امپراتوری در مقابله با دولت ملی و نظام بین‌المللی ایجاد شدند. منتها با این تفاوت که: در مدل بازسازی شده جدید از امپراتوری، تعریف خصوصیت گرای امپراتور قهرمان به تعریف خصوصیت گرای جامعه انسانی طبقاتی تبدیل شد. به رغم این تجمع گرایی، تعریف جدید، ابتکاری بود که از نظم وستفالیایی به عاریت گرفته شده بود و وفاداری به فرمانروا را به وفاداری به تجمع انسانی و تبلور عینی آن (فرمانروای امپراتوری طلب جدید) منتقل کرد. پس این جامعه طبقاتی به هیچ وجه تجلی مفهوم عام و کلی جامعه انسانی نبود. به ترتیب دو طبقه بی پایگاه کارگر (خواهان توزیع ثروتها) و محافظه کار سنتی (خواهان ابقا و تداوم فرهنگ گذشته به رهبری خود) جامعه انسانی را به طور خصوصیت گرایانه‌ای تعریف کردند که تجلی خود، خواسته‌ها و فرمانروای فره‌وشی آن بود. سپس با احیای نظم امپراطوری سنتی، فرمانروای فره‌وشی غلبه‌گر، جامعه خود را برای فتح جهان مسلح نمود. به لحاظ نابهنگام بودن، این تجلی از نظم سنتی دیری نپایید و در مقابل حریف نیرومندتر دولت ملی در نظم وستفالیایی تجدد گرا، به ترتیب در ۱۹۴۵ و ۱۹۹۱ فروپاشید که بوش و فوکویاما این فروپاشی را به غلط دلیل پیروزی لیبرال دمکراسی شمردند. تصویر این شمای تحول یافته از نظم امپراتوری سنتی در نمودار شماره ۴ ملاحظه می‌شود.



نکته بسیار مهم در این نظم آن است که تجمع داخلی انسانی به صورت طبقه پرولتاریا و یا محافظه کار تعریف می شود و علیه طبقه متوسط تولید کننده فکر و صنعت بسیج می گردد. علاوه بر این، دقیقاً شبیه سلف ابتدایی خود، جامعه داخلی اصلی گرفته می شود و محیط خارجی تسلیم آن می گردد. در واقع، همه محیط خارجی به منزله حوزه فعالیت خود امپراتور در شکل اولیه و امپراتوری طبقاتی در نوع تحول یافته آن محسوب می شود. در این مدل سنتی مرز بین صحنه داخلی و خارجی وجود ندارد؛ چون خارج تابع داخل است.

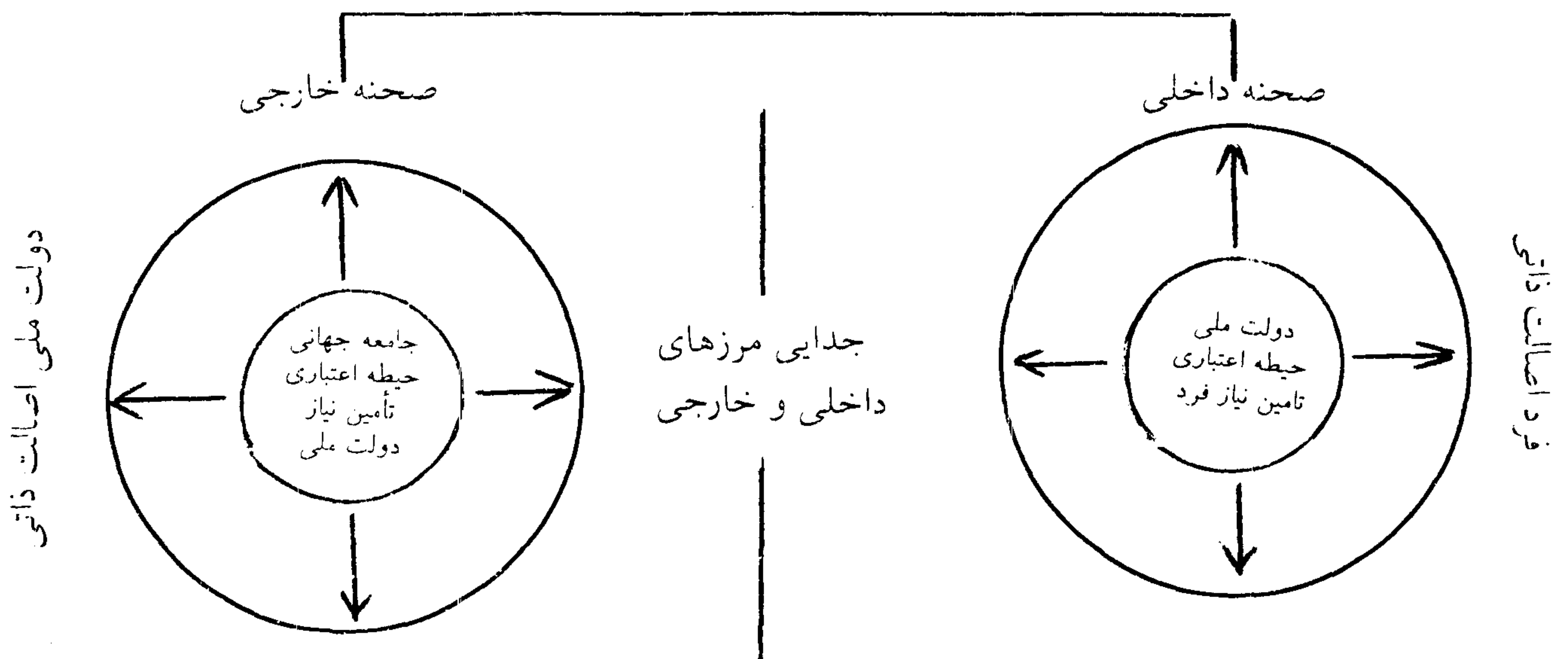
بر عکس، نظم و ستفالیایی چند ویژگی مهم دارد: پیش از هر چیز، مرزها تثبیت می شوند. ثانیاً صحنه خارجی و داخلی از هم جدا شده، بازیگر ملی متولد می شود. بازیگر ملی گرایشی تمرکز گریز دارد. بنا بر این، دولت ملی به وسیله حاکمیت، حصار به دور مرزهای زمینی خود می کشد که در داخل آن فعالیت انسان محصور می شود. کارکرد و نقش اصلی فرد، حفاظت از وجود و علائق فرد انسانی عضو جامعه ملی است تا مورد تهاجم سنت گرایان امپراتوری طلب خارج از مرزهای ملی قرار نگیرد. در این قالب است که برای اولین بار فرد انسانی به تعریفی ابزار گونه از خود نایل می آید. بدین لحاظ، او سعی دارد رابطه خود را با جمع تعریف کرده، در قالب دولت ملی و حکومت دمکراتیک ناشی از آن، خود را از تعدی گرایشات یکپارچه ساز امپراتوری های سنتی و دیگر بازیگران ملی حفظ کند.

برای اولین بار، انسان به تعریفی از خود و نهادهای اجتماعی خدمتگزار خود می پردازد. به همین لحاظ است که با تعریف کارکردی و مثالی از دولت ملی، ژان بَدن به تمایز «مفهوم» «حاکمیت» و «حکومت» از یکدیگر نایل می شود. هابز، مونتسکیو، لاک (۲۱) و دیگران، بالاخره به تعریف مبنایی بدن تن در می دهند و رابطه حکومت را با دولت ملی، و در آن قالب رابطه فرد را با حکومت و دولت ملی، تفسیر می کنند. قداست فرمانروایانه سنتی در هم می ریزد و دولت و حکومت با دید کارکرد گرایانه و ابزار گونه تفسیر می شوند. بدین لحاظ است که گرایش فرمانروایی اعتلایی بر جامعه، به

خدمتگزاری مستمری گیرانه از جامعه تبدیل می شود. حکومتی در قدرت باقی می ماند که در خدمت پیشبرد حاکمیت هر فرد از جامعه باشد. نمودار شماره ۵ نظم و ستفالیایی را نشان می دهد.

نمودار شماره ۵

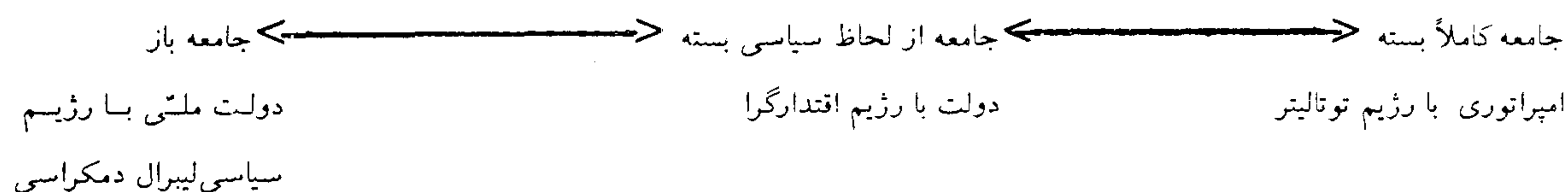
نظم و ستفالیایی



در این قالب است که در صحنه داخلی، لیبرال دمکراسی و در صحنه جهانی، ناسیونالیسم و ملی گرایی به صورت ایدئولوژی نظم و ستفالیایی در می آیند. در مقابله با آن، دولت امپراتوری با رژیم سیاسی توتالیتیر چپ و راست، قصد احیای نظم سنتی را به شکلی جدید می نمایند، ولی به لحاظ تعارض ذاتی با قواعد تازه ای که این نظم تمرکز گریز را به وجود آورده است، نمی توانند پای بگیرند. دولت ملی با رژیم سیاسی اقتدارگرا، به لحاظ قبول تمایز دو صحنه داخلی و خارجی و نیز رفتار در قالب هنجار بین المللی، از فشار محیطی خارج مصون است، اما به لحاظ درونی نکردن مقتضیات این نظم در داخل، فرو می پاشد. فروپاشی امپراتوریهای فاشیستی آلمان، ایتالیا، ژاپن و دولتهای ملی اقتدارگرای شاهنشاهی ایران و نیکاراگوئه، به لحاظ مغایرت کامل و یا ناقص با این نظم بود.

وجه تمایز جدیدی به وجود می آید که از شکل گیری نظم اجتماعی جدید ناشی می شود. این وجه تمایز، به شدت نظم تمرکز گریز تجددگرا را از نظم تمرکز گرای سنتی

جدا می سازد. با کاربرد دو مفهوم رژیمهای باز و بسته، می توان رژیمهای سیاسی و دولتهای ملی و امپراتوری را به شرح پیوستار ذیل از هم متمایز کرد.



به رغم ویژگیهای مشترک عرفگرایی و عقل گرایی که پس از دوران نوزایی مبنای تعریف انسان از خود بود، زمینه های تعارض یکی پس از دیگر آشکار شد. همان طوری که تصویر پیشین نشان می دهد، تقابل دو نظم تمرکز گریز جدید و تمرکز گرایی سنتی موجب شد تا بحث جدید در مورد مبنای حاکمیت (فرد انسانی یا جمع) شکل بگیرد. این بحث از لحاظ سیاسی موجب پیدایش رژیمهای مختلف سیاسی شد. اما این مسئله که مبنای تمایز و محدودیت حاکمیت جغرافیا باشد یا تشکل انسانی، به اختلافات تازه ای دامن زد. نظم وستفالیایی مبنای جغرافیایی را وجه تمایز جوامع سیاسی از هم می دانست؛ پس مرزها را تثبیت می کرد. اما مارکسیستها و فاشیستها با اصلی کردن خواسته های طبقه پرولتاریا یا طبقه سنتی محافظه کار، مبنای جغرافیایی دولت ملّی را زیر سؤال بردند و خواهان تشکل جامعه ای طبقه ای - پرولتاریایی یا نژادی شدند. بار دیگر مرزها سیال شد. در این مکان طبقه کارگر و یا طبقه سنتی از زبان رهبران خود خوانده، مدعی احیای نوعی تمرکز گرایی نظم سنتی به رهبری خود شدند. شوروی و چین با شعار طبقه پرولتاریا و کشورهای در حال توسعه دیگر (آلمان، ایتالیا، ژاپن) نیز با ادعای طبقات سنتی، سعی کردند نظم سنتی امپراتوری را احیا کنند. در واقع نظم سنتی امپراتوری به لحاظ انحراف از بافت ذاتی تمدن تمرکز گریز تجدد گرایانه، زود فرو پاشید. هم اکنون خود نظم تمرکز گریز در آستانه تحول به دوران و رای تجدد گرایی است. همان طوری که گفته شد، نظم نوین جهانی از تلفیق دیالکتیکی ویژگیهای کارکردی دو نظم سنتی تمرکز گرا و تجدد گرای تمرکز گریز وستفالیایی ایجاد شد. در نظم نوین جهانی، همانند نظم امپراتوری، مرزهای دولت ملّی رسوخ پذیر می شوند. جامعه جهانی مطلوب است، اما بر خلاف نظم سنتی، این نظم جدید به مقتضای بوالهوسی یک

فرمانروای نظامی ایجاد نمی‌شود. سیر تحول جامعه، توانمندی و قدرت انسانی را به نحوی گسترش داده است که جامعه جهانی به صورت یک ضرورت اجتناب ناپذیر در آمده است. در صحنه داخلی، دولت ملی باید خود را با قواعد جامعه جهانی، صنعت، دانش فنی، سرمایه داری رفاهی و حقوق بشر تطبیق دهد تا باقی بماند. دولت ملی، دیگر به تنهایی پاسخگوی نیازهای فزاینده فرد انسانی نیست. بازیگر ملی از دو سوی فروملی و فراملی مورد فشار قرار می‌گیرد.

در بخش فروملی، قومیتها خواهان وفاداری رمانتیک و احساسی اولیه به خود هستند. سپس این قومیتها در قالب بازیگر ملی - مدنی فعال خواهند شد. اما دولت ملی که مبنایی مدنی و مشارکت جو دارد، از دو جهت کارکردی و پرستیژی فراملی نیز تحت فشار قرار می‌گیرد. جنبه کارکردی آن در دو سطح حوزه‌های فعالیت فنی - اقتصادی منطقه‌ای و جهانی فعال می‌شود و حوزه پرستیژی نیز در قالب فرهنگهای مختلف اسلامی، چینی، ژاپنی، اروپایی، امریکایی، افریقایی، هندی فعال خواهد شد. جامعه جهانی خصلتی دوگانه (کارکردی و فرهنگی) خواهد داشت. قومیت موجب نوعی رمانتیسیم احساسی، و فرهنگ و تمدن موجب نوعی رسوخ ناپذیری و عدم سازش ایدئولوژیک، و کارکردها طلایه دار مصالحه و تعامل ابزار گرا بین گروهها می‌شود. بنا بر این روابط نه صرفاً همگون و نه صرفاً ستیز جویانه است، بلکه تلفیقی دیالکتیکی از هر دو خواهد بود.

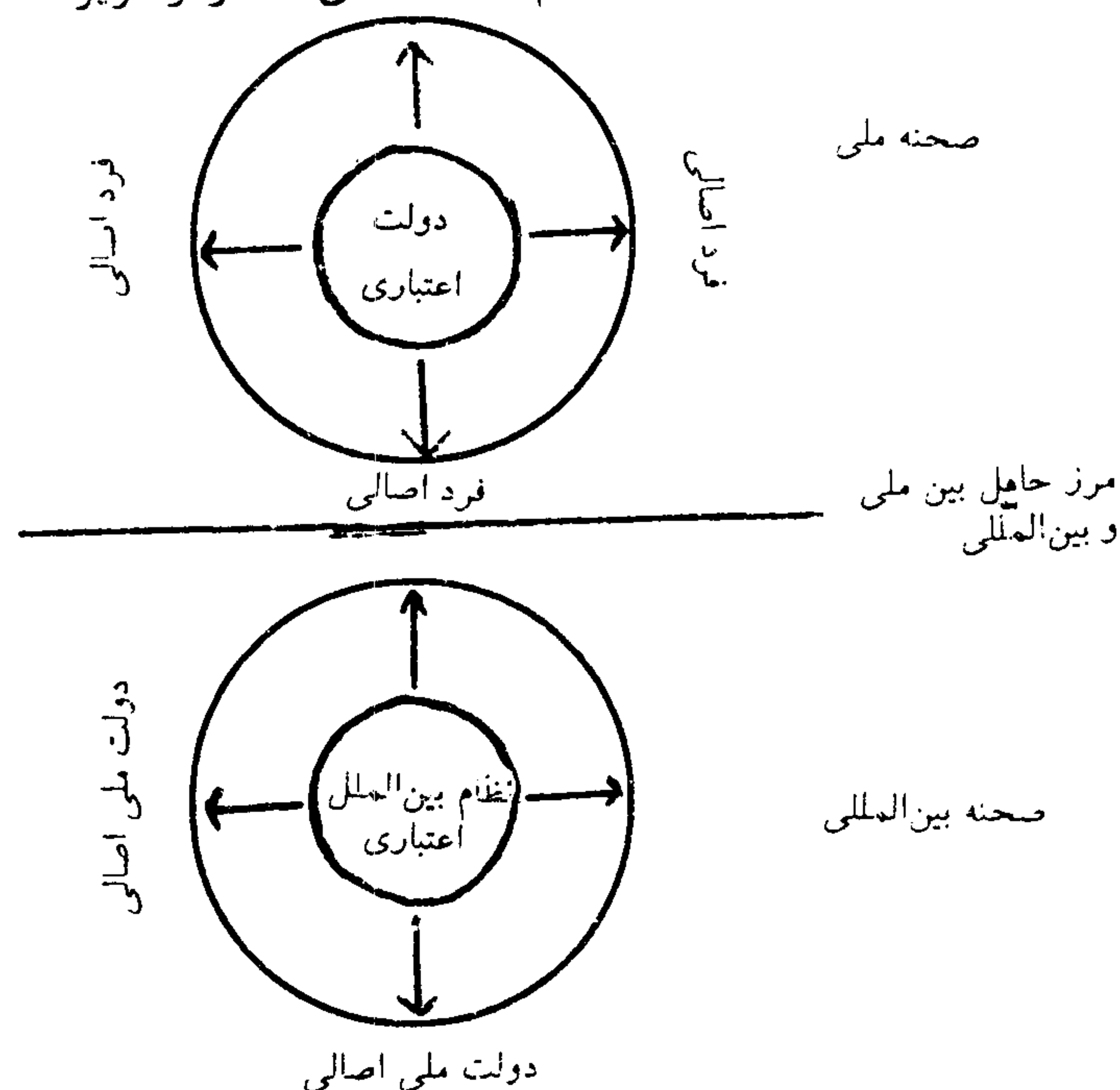
نکته مهمتر اینکه روابط در چندین سطح افقی و عمودی شکل می‌گیرد. افراد به طور افقی با یکدیگر و به طور عمودی از طریق قومیتها، ملت و حوزه تمدنی با جمع بشری ارتباط برقرار می‌کنند. به همین ترتیب قومیتها و فرقه‌های مذهبی به طور افقی با یکدیگر و سپس از لحاظ عمودی به دو ترتیب نزولی (با فرد) و صعودی (با ملت، حوزه تمدنی و نهایتاً جمع بشری در سطح جهان) ارتباط خواهد داشت، و به همین ترتیب روابط پیش می‌روند. پس روابط در نظم و نظام جدید بسیار پیچیده خواهد بود. عقل ابزاری دوران تجددگرا او را یاری می‌دهد که به تشکیلات سیاسی - انسانی با بعد کارکردی (و نه قداستی) بنگرد. بنا بر این او خواهان تشکیلاتی است که بتواند توانمندی لازم را جهت بازی در سطح جهانی به او بدهد. دولت ملی در این قالب، حصار محدود

کننده نیست، بلکه به صورت ایستگاه مبادلاتی تقویت کننده‌ای در می‌آید. کارکرد این ایستگاه آن است که قواعد بازی جهانی را عریان و صریح به بازیگر فردی انتقال دهد و به علاوه با فراهم آوردن امکانات، فرد را جهت مشارکت موفقیت آمیز در بازیهای جهانی تقویت کند.

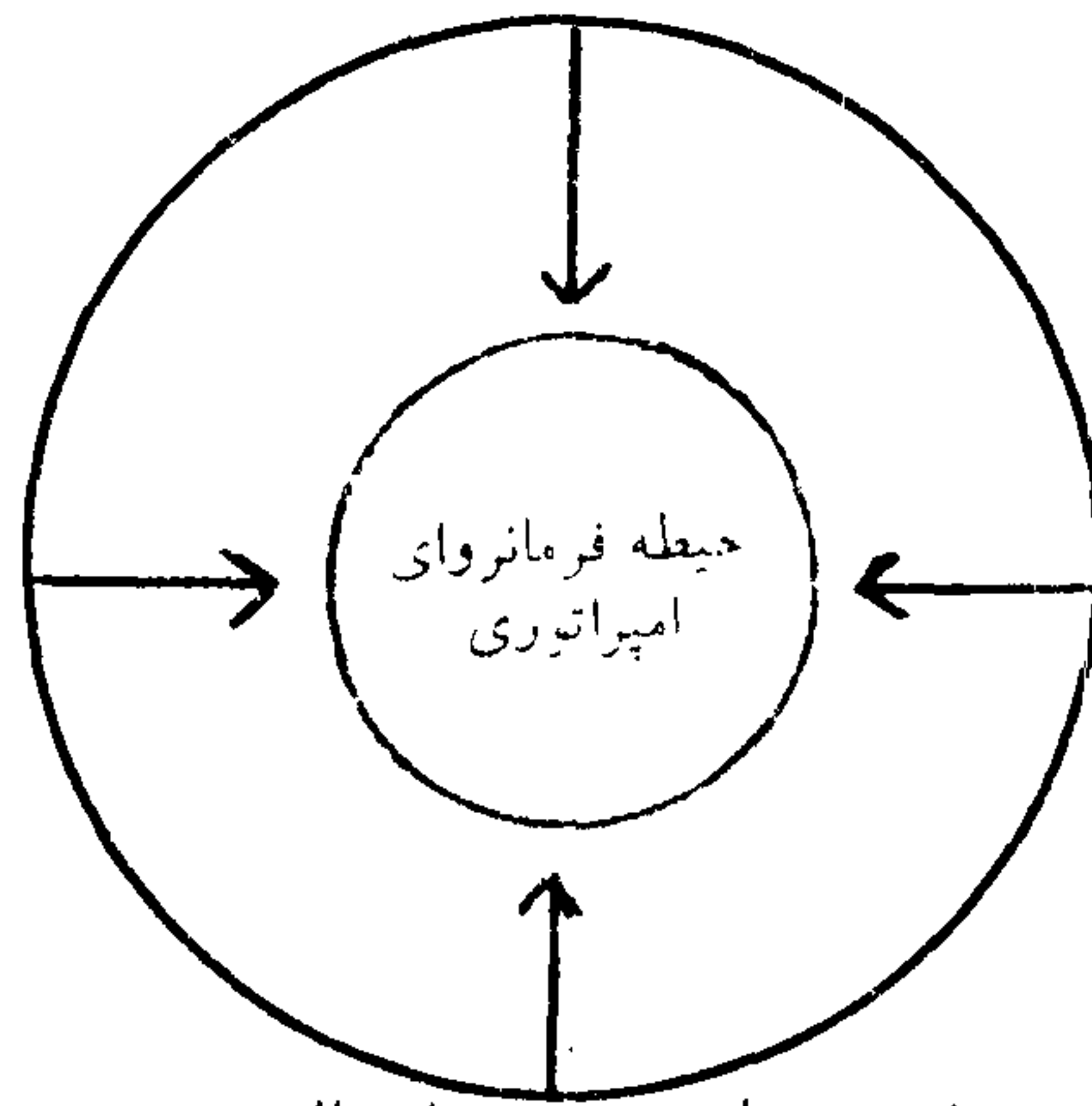
با رسوخ پذیر شدن مرزهای دولت ملی به نفع جامعه جهانی، روابط فرد مستقیماً با کل تجمع انسانی (به طور انحراف آمیزی که ایده آل تمایل شخصی امپراتوران سنتی بود) برقرار می‌شود. اما به رغم نظم امپراتوری که خارج را تابع داخل می‌نمود، در نظم نوین جهانی، داخل جامعه سیاسی دولت ملی باید با قواعد عام جهانی همگون و سازگاری کند تا قادر به کسب موفقیت برای شهر و ندان خود باشد. فرهنگ ملی و اعتقادی باقی می‌ماند و قدرت بالاتری برای حفظ خود می‌یابد؛ اما باید فرهنگ به مقتضای موقعیت جهانی خود تعریف تازه‌ای از خود ارائه دهد و خود را جهت بازی جدید توانمند کند، نه آنکه اصول آن، فرد را محدود، کنترل و محصور کند. اگر چنین باشد، فرهنگ مزبور به زودی از بین خواهد رفت.

با این تعبیر، نظم متفاوتی (هم از نظم سنتی تمرکزگرا و هم نظم تمرکزگریز و ستفالیایی تجددگرا) ایجاد می‌شود. در این نظم، ساختارهای میانی بین فرد و جمع باید خود را به مقتضای وجود آحاد افراد انسانی و علایق مستقلانه آنان، برای بازی موفقیت آمیز در سطح جهانی بازسازی کنند، و گر نه نابودی آنان حتمی است. رجوع مجدد به دو تصویر تحولی تاریخی و برعکس، ترمیم کننده ویژگیهای عام جامعه شناختی ما را در درک این مفاهیم یاری می‌دهد. در نمودار شماره ۶ هر سه تصویر در کنار هم گذاشته می‌شوند تا شمایلی اجمالی و عینی به خواننده داده شود.

نظم دولت ملی : تمرکزگریز

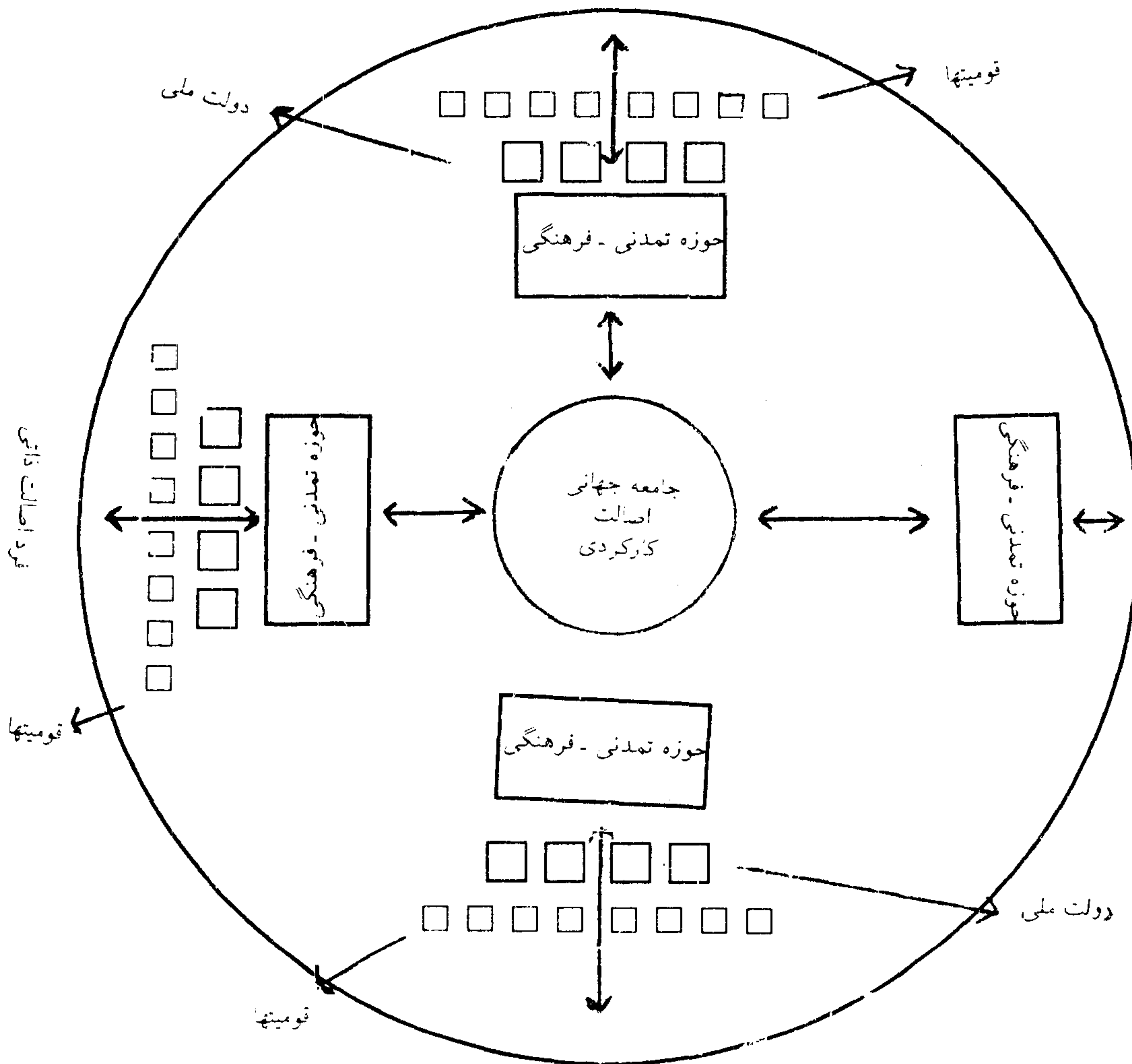


نظم امپراتوری : تمرکز گرای سنتی



فرد تسلیم و غیر اصالی

نظم نوین جهانی



نکته مهم قابل ذکر، این است که اصالت ذاتی در تقابل با اصالت مکتسبه ضروری با مفهوم اعتباری، حاکی از رجحان واقعی است که از دید قدرت سیاسی مطرح است. تلازم اجماعی دو مفهوم «فرد انسانی» (جزیی) و «جهان بشریت» (کلی) گرچه در تعریف انسان و بشر به مقتضای آموزه‌های منطق صوری نقیض هم محسوب می‌شوند، اما به مقتضای آموزه‌های دیدگاه کوانتا، برای تعریف انسان و تبیین رفتار او در نظم نوین جهانی ضرورت دارند. انسان در رفتار خود دو گرایش متناقض استقلال‌گرایانه فردی و در همان زمان تعاون‌گرایانه جمعی از خود نشان می‌دهد. نظم نوین نتیجه دستاورد بشری در خدمت همزمان این دو نیاز ظاهراً متناقض انسانی است.

این تحول را می‌توان در قالب مشروعیت سیاسی مشاهده کرد؛ همراه با تحول جوامع، نظم جدیدی به وجود می‌آید که مشروعیت سیاسی یکی از جلوه‌های آن است. مشروعیت حکومتها در قالب نظمهای مختلف با عنایت به مقبولیت مردمی متحول شده است. در نظم سنتی، مشروعیت بُعدی متافیزیکی، فلسفی، و... داشت و ویژگی کلی جلوه‌های مختلف ابتدایی و تحول یافته این نوع از مشروعیت آن بود که مستغنی از مقبولیت مردم بود. استغنا از مقبولیت مردم، دولتها و حکومتهایی ایجاد می‌کرد که مستقل از مردم بودند. تفسیر مادی آیه شریفه‌ای از قرآن می‌تواند نسبت به این وضعیت هشدار دهنده باشد: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ» هرگاه انسان احساس بی‌نیازی کند، طغیان خواهد کرد. مسئولین حکومتی هم از این قاعده مستثنی نیستند؛ ابزار قدرت (بویژه جلوه نظامی آن) ممکن است برای دارندگان این ابزار، وسوسه بی‌نیازی، استغنا و استقلال از مقبولیت مردمی ایجاد کند. اصولاً هر نوع قدرت وسوسه‌انگیز است. حتی قدرت علمی و دانش فنی که منزّه‌ترین آنها است، از این خطر مبرّی نیست. قدرت علمی ماهیتاً به نحوی است که انسان را در فرآیند آگاهی نسبت به کم‌دانشی خود قرار می‌دهد. به قول ابوشکور بلخی هر چه دانش انسان بیشتر شود، آگاهی از فزونی نادانسته‌ها نسبت به دانسته‌ها افزایش می‌یابد.

تا بدانجا رسید دانش من
که بدانم همی نادانم

به رغم این خصلت تواضع‌آفرین، قرآن کریم نسبت به خطر وسوسه‌انگیز این قدرت هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ»، خود را تزکیه کنید و سپس علم را فرا

گیرید. هنگامی که درباره قدرت تواضع آفرین دانش علمی چنین هشدار داد می شود، به طریق اولی می توان نتیجه گرفت که باید دارندگان قدرت نظامی علاوه بر تزکیه فردی، به نحوی از بیرون (مثلاً توسط مردم) نیز کنترل شوند تا وسوسه قدرت آنان را تسخیر نکند و به فساد نکشاند. نظم تمرکزگرای سنتی خود را از این کنترل بیرونی مستغنی می داند و اصولاً اصالتی برای جامعه مردمی قایل نیست. در جلوه های تحول یافته نظم سنتی (رژیمهای اقتدارگرا و توتالیترا)، این حالت اغماض گرایانه از مردم، به تدریج حذف می شود و به ترتیب فزاینده این رژیمها، مردم را به زور سرکوب و یا تحریض و دماغوژی به اتباع مطیع، پذیرنده فرمانبرداری و تأیید کننده تبدیل می کند. در نظم لیبرال دمکراسی، افراطهای تمرکزگرایی، وسوسه تمرکززدایی و تفریطهای بدبینانه نگریستن به دارندگان قدرت در هر دو صحنه داخلی و خارجی را به وجود می آورد. در این نظم، دولت ملی و حکومت هر دو به صورت صرفاً وسایلی برای تأمین نیازهای فردی محسوب می شوند. حکومت برای ایجاد امنیت از ترس زندگان به وجود می آید و بس. پس حکومت تنظیم کننده رفتار شهروندان مختلفی است که منافع گوناگون دارند. دولت ملی نیز جهت «ترس از زندگان» خارجی ایجاد می شود، که ممکن است منافع مشترک جامعه را به خطر اندازد. در این نظم، حکومت مشروعیت اصلی ندارد، بلکه میزان مشروعیتش بستگی به مقبولیت آحاد مردم دارد.

نظم نوین با تلفیق جلوه های زندگی فردی و جمعی، مادی و معنوی، ... به وجود آورنده این اندیشه است که هر وظیفه حکومتی یا غیر حکومتی دارای یک نمونه ایده آلی است که اصالتش به مقبولیت فرد ارتباطی ندارد. البته تعیین این درستی و اصالت برای تأمین هدف برتر خدمت به فرد و جامعه انسانی است. این اندیشه می پذیرد که هر انسان یا واحد حقیقی و یا تجمع انسانی، برای تعیین مصلحتهای خود شایسته تر از هر شخص و نهاد دیگر است. بنا بر این صرفاً می توان او را نسبت به فضیلتهایی که اعتلا دهنده مادی و معنوی است، آگاه کرد. ولی نمی توان او را خودسرانه به انجام آن کار مجبور کرد، مگر آنکه به حکم قوانین موضوعه مورد توافق جمعی (که خود در آن شریک بوده) جرمی مرتکب شده باشد که مستحق مجازات است. بنا بر این اصالت اولیه و اولویت سیاسی با انتخاب مردم است، هر چند ممکن است اولویت

منطقی عقلی با آن همراه نباشد. شاید خطاب خداوند متعال به حضرت ختمی مرتبت طی این دو آیه شریفه قرآن بیش از هر چیز بیان کننده این بیان باشد: **فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمْعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ. بندگان را که به گفته‌ای گوش می‌کنند، ولی بهترین آنها را انتخاب می‌کنند، به رستگاری بشارت ده. فذَكَرْنَا أُمَّتًا مَذْكُورًا، لست عليهم بمسيطر:** فقط به آنها یادآوری کن، تو به آنها سیطره نداری.

با این تعبیر، باید خداوند متعال و قرآن کریم را منادی نظم نوین جهانی بدانیم. امریکا با تلاش در ابقای نظم وستفالیایی، صرفاً به سوء استفاده از این شعار در راستای منافع ملی تمرکز زدای خود بهره می‌گیرد. نمودار شماره ۷ نظم نوین جهانی را با توسل به ارتباط بین مشروعیت و مقبولیت سیاسی نشان می‌دهد.

نمودار شماره ۷

ملاحظات	مقبولیت	مشروعیت	ابزار مقایسه
			موارد مقایسه
فقدان نیاز به مقبولیت		+	نظم تمرکزگرای سنتی جلوه‌های مختلف جلوه ابتدایی
مقبولیت تحمیلی (صرفاً در زمینه سیاسی)	← +	+	جلوه تحول یافته اقتدارگرا
مقبولیت تحمیلی (در همه زمینه‌ها)	← +	+	جلوه تحول یافته توتالیترا
مشروعیت تابعی از مقبولیت مردمی	-	→ +	نظم تمرکزگرایز در دولت ملی
اصالت مقبولیت و مشروعیت با اولویت و اولویت اولی از لحاظ سیاسی و دومی از لحاظ منطقی	← +	→ +	نظم نوین جهانی

بهره‌گیری از دو مفهوم اولیت و اولویت مقبولیت با اشاره به آیه شریفه قرآنی است. نگارنده هنوز به حکمت آنکه چرا ذات اقدس الهی چنین نظمی را پسندیده، آگاهی

نیافته است ولی طبق آیات قرآنی درباره داستان خلقت بشر، ملائکه وضعیت نامطلوبی را که ممکن بود از آزادی انسان پیش آید، به پیشگاه خداوند معروض داشتند و خواستند که خداوند چنین موجودی نیافریند. جواب خداوند این بود که من چیزی را می دانم که شما نمی دانید. پس بوده اند موجوداتی که دل نگران فساد کردن دیگران بوده اند، ولی اینکه حکمت این مشیت الهی چه بوده، شاید نیاز به گذر زمان و اظهار نظر متخصصین حوزه دانش مذهبی داشته باشد.

تجزیه و تحلیل معرفت شناسانه از تحول نظمها

تجزیه و تحلیل معرفت شناسانه نظم نوین جهانی بدان جهت لازم است که به نظر می رسد تحول مذکور، صرفاً یک تغییر ساده نیست، بلکه همان طور که توماس کوهن استدلال می کرد، گاه در مبانی شناخت انقلابهای علمی، تحولی الگویی رخ می دهد که قالب فکری کافه علمای رشته های مختلف را تحت تأثیر قرار می دهد. مفروضه اصلی نگارنده در این قسمت این است که منشاء الهام سه نظامی که تا به حال از آن سخن گفته ایم، حاکی از انقلاب در قالب فکری انسان بوده است. مضافاً اینکه، به نظر می رسد منشاء الهام تمدن سنتی، کلیت وجود بیولوژیک انسانی، و تمدن تمرکز گریز، وجود فیزیکی و مکانیکی اوست، و نظم نوین جهانی حاکی از اعتلای فکری انسانی به حدی است که دستگاه فکری حاوی دو حوزه عقل فطری و دستاوردهای عقل ابزاری منشاء الهام او در تبیین حوزه فعالیت خارجی شده است. بنا بر این، وی تمدنی را بنا می نهد که بر خلاف وجود بیولوژیک، عضو بدن به اعتبار کل وجود اعتبار نمی یابد، همچنین به رغم دیدگاه مکانیکی وجود او از اجتماع اعضا ناشی نشده است که وجود به اعتبار آن اهمیت پیدا کند و اجزا استقلال منفردانه داشته باشند. تفکر او را قادر ساخته است که این استقلال فردی و آن تعاون جمعی را ملازم هم حفظ کند. این تفکر است که هم اکنون منشاء نظم نوین جهانی شده است. نتیجه ناشی از این مفروضه ها آن است که قداست دادن به هر کدام از این منشاء های گوناگون معرفت صرفاً از تخیل ابطال ناپذیر ناشی شده است، تا اینکه واقعیت داشته باشد چه بسا همین مفروضه نیز روزی ابطال شود.

به نظر این نگارنده، نظم نوین جهانی تبلور معرفت شناختی نوینی است که پس از

سپری شدن دوران دو دیدگاه جزم‌گرایانه غیر علمی و سپس علمی - اثباتی در حوزه مباحث سیاسی است. بحث صرفاً به تغییر بازیگران از امپراتوری به دولت ملی و سپس به بازیگر دو سطحی فرد انسانی - جامعه بشری محدود نمی‌شود. جهت‌گیریهای تمرکزگرا و تمرکززدا نیز همراه با مبانی مشروعیت رژیمهای سیاسی و نقش قدرت، امنیت و ... حتی دولت ملی تحول یافته‌اند که در صفحه‌های پیشین به شرح این تحولات پرداختیم. اما نکته مهمی که در این مرحله لازم است به آن اشاره شود، مربوط به مبانی الهام بخش ذهنی این سه نظم است. از لحاظ معرفت‌شناختی، مبانی شکل‌گیری قالب فکری و ارزیابی صحت فرضیه‌ها مورد بحث قرار می‌گیرد. به مقام بررسی مبدأ شکل‌گیری قالب فکری و فرضیه‌ها، مقام شکار، و به حوزه ارزیابی صحت فرضیه‌ها، مقام داوری می‌گویند. در این مقال چون به توصیف نظم نوین پرداخته‌ایم، بنا بر این مقام داوری و ارزیابی صحت فرضیه‌ها موضوعیت ندارد. اما توصیف مقام شکار این ذهنیتها را که موجب نظم‌های متفاوت شده است، نمی‌توان ناشکافته باقی گذاشت. از این پس به طور اجمالی به این مهم می‌پردازیم.

همان طوری که بررسی صفحات پیش ما نشان داد، ما شاهد سه نظم تمرکزگرا در امپراتوری، تمرکزگریز در نظم دولت ملی (در دو سطح ملی و بین‌المللی) و تلفیقی از این دو در نظم نوین جهانی بوده‌ایم. هر یک از این نظم‌ها تبلور و تجلی یک مبنای روش‌شناختی است. در معرفت‌شناسی، ما شاهد سه روش تجمع‌گرایی، فردگرایی (۲۲) و تلفیقی از این دو هستیم. در برداشت تجمع‌گرایی، کلی اصالت دارد و جزئی اعتباری است. در راستای تأیید این نظریه روش‌شناختی توجیهات مختلفی ارائه شده است. در این دیدگاه، کلی به عنوان یک تمامیت بیولوژیک محسوب می‌شود که جزئی به اعتبار خدمت به آن، موضوعیت پیدا می‌کند. در جلوه‌های تکوین یافته نظم سنتی، هر دو نوع از امپراتوری تمرکزگرای توتالیتار و فاشیستی تبلور این فکر است.

۲۲- برای بحث بیشتر درباره این موضوع مراجعه شود به :

عبدالکریم سروش، علم‌شناسی فلسفی، انتخاب و ترجمه (تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات

فرهنگی، ۱۳۷۲)، صص ۶۳-۳۳۹.

بر عکس، فردگرایی حاکی از آن است که جزئی اعتبار دارد و کلی به مقتضای نقشهای اصلی اجزا اعتبار یافته است. منشاء الهام بخشی این تفکر، وجودهای مکانیکی است که در آن کلیتهای مکانیکی به اعتبار تجمع اجزای اصلی اعتبار پیدا می‌کند. نظم تمرکز گریز دولت ملی که حوزه‌های فعالیت را به دو سطح ملی و بین‌المللی تقسیم می‌کرد، تبلور این نوع تفکر است. در حوزه داخلی، لیبرال - دمکراسی حاکی از اهمیت نقش فرد است که دولت ملی در کمر بستن به خدمت آن اعتبار می‌یابد. در صحنه خارجی نیز، دولت ملی اصالت دارد و نظام بین‌المللی از نتیجه رفتارهای خارجی کشورها حاصل می‌آید. در نظم وستفالیایی تجدیدگرا، هر کشور باید با خودیاری کمر به تأمین منافع خود محورانه ملی ببندد.

نظم نوین جهانی نگرش جدید معرفت شناختی است که تا حد زیادی تحت تأثیر دیدگاه شناخت کوانتایی است. در این دیدگاه، مباحث جزئی و کلی موضوعیت ندارند، بلکه در هر پدیده دو گرایش متضاد به سوی استقلال جزئی و تعاون کلی نهفته است. شناخت آن پدیده از تلفیق التزامی این دو جهت متعارض ایجاد می‌شود.^(۲۳) علاوه بر این، تلفیق دو سطح تحلیل فردی و جهانی، در معرفت شناسی جدید حاکی از آن است که به لحاظ پیچیدگی موضوعی، در علوم انسانی باید به مباحث انسانی و نیتها و غرضها نیز نظر داشت. صرف مطالعه علوم انسانی به قیاس علوم طبیعی ناقص، ناکافی و گمراه کننده خواهد بود. نظم نوین جهانی تبلور این نگرش معنوی است که ساختارهای مختلف از خانواده، دولت ملی، ... تا جهانی باید در خدمت اعتلای داوطلبانه فرد و جمع بشری قرار گیرد. این نیت و غرض در تجزیه و تحلیلهای علوم انسانی از اهمیت والایی برخوردار است.

منشاء پیدایش این نوع از معرفت شناسی عقل ابزاری است. انسان با کسب دستاوردهای شایان علمی دریافته است که دارای دو نیاز مادی و معنوی است. نیازهای

۲۳- برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به :

سید حسین سیف زاده، «طرح سیستماتیک مفهومی برای مطالعه سیاست خارجی»، نشریه دانشکده

حقوق و علوم سیاسی، شماره ۲۶ (آذر ماه ۱۳۷۰)، صص ۱۹۵-۱۵۳.

مادی تابع قانون عام است که حساسیت بر انگیز نیست. لذا این حوزه از فعالیت می تواند مبنای همکاری، مصالحه و سازش جمعی قرار گیرد. نیازهای معنوی که حاکی از استغنا، استقلال و اعتلای فرد انسانی است، دافع هر گونه سازش و مصالحه است. علاوه بر این، درک نظم نوین جهانی زمینه لازم عملی شدن و تحقق یافتن این تفکر را فراهم آورده است. ماهواره، کامپیوتر و ... زمینه لازم را برای تلفیق حفظ استقلال و خلوت محرمانه فرد، با مشارکت بالواسطه که در گذشته امکان پذیر نبود، به نحوی فراهم آورده است. درباره تجمعهای انسانی نیز امکان تلفیق حفظ استقلال فرهنگی را با تعاون کارکردی در زمینه های اقتصادی، فنی و دانش فنی فراهم آورده است.

نتیجه گیری

در این مقاله فرض شده بود که هر دو نظم سنتی (در جنوب) و لیبرال دمکراسی (در شمال) در حال تحویل به نظم نوین جهانی هستند که به آن لقب تکثرگرایی مدنی دادیم. ویژگیهای متفاوت و مبانی منطقی نظم تمرکزگرا، تمرکزگریز و تلفیقی، هر یک به ترتیب مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گرفت. و منشاء الهام پذیری هر یک از این تمدن‌شناسایی شد. در این مقاله فرض شده است که نظمهای سه گانه مذکور به ترتیب از بیولوژی، مکانیک و وجود انسانی (در دو سطح ترتیبی فردی و جمعی) متأثر شده‌اند؛ اولی بر نوعی جبریت کامل بر جزء، دومی به اختیار فرد در کنترل جمع و سومی توافق افراد انسانی جهت شکوفایی فردی و جمعی مبتنی است. با این تعبیر نظم نوین جهانی تحولی است واقعی که باید خارج از سیاست بازیهای معمول، مورد مطالعه و تجزیه و تحلیل قرار گیرد تا جوامع انسانی آمادگی مقابله با ملزومات آن را بیابند.

با استعانت از مفاهیم فلسفی، می توان جلوه دیگری از تحول نظم‌ها را به نمایش گذاشت؛ بی مرزی دنیای خصوصیت گرای فرهنگی - سنتی که در پرتو زمان به مرز داری عام گرایی علم ره سپرده بود و فردیت انسانی در قالب مرز بندی جدید تعیین بیگانه ساز می یافت، در نظم نوین جهانی به سرانجامی حداقل امیدوارانه منتهی می شود که در آن تفردهای خصوصیت گرای فرهنگی - شخصی قابلیت شکوفایی خود را در معیت و پرتو عام گرایی علمی جمع انسانی باز می یابند. در این مقال مفاهیم منطقی که

برای درک واقعیات زندگی تدوین شده‌اند، حاجب فرمانروای شکل دهنده به چگونگی زندگی بشری را از دست می‌دهند: فردیت و جمعیت، و اختیار و جبر قابلیت یافته‌اند تا هماهنگ تجلی یابند. نظم نوین جهانی، حدیث شریف معصوم (ع) «لا جبر و لا تفویض، بل امر بین الامرین» را به خاطر می‌آورد. (زندگی، نه مقهور جبر مطلق است و نه مشحون از اختیار کامل، بلکه ملغمه‌ای از هر دو فقره است). در این مقاله با بهره‌گیری از تعالیم الهی و راز خلقت و آفرینش بشری، نوعی توالی تکمیلی نیز مد نظر بوده است که اصالت ذاتی را به فرد و اصالت مکتسبه را به جمع می‌دهد، تا از تعامل جبرگونه انسان راه صلاح پیمایند. (فاستقبوا الخیرات).

چه خوب است که با بررسی تحلیلی و علمی از واقعیت اجازه ندهیم فریبکاری غرب، بویژه امریکا، قالب فکری انحرافی ایجاد کند که نظم نوین جهانی دستاورد غرب است و از آن راه به سود خود نم‌د مالی می‌کند. پیشرفت علم و ابزار تقویت‌کننده حواس طبیعی ما را به طور روزافزونی به درجاتی می‌رساند که هر از چند گاه جلوه تازه‌ای از تعالیم ارزشمند اسلامی در تفسیر هستی باز نمایانده می‌شود و این خود تفسیری است از «انا لله و انا الیه راجعون». از لحاظ جوهری می‌توان گفت که هویت‌گرایی نظم سنتی با نقش‌گرایی نظم تجدیدگرا به طور توأمان و همزمان قابلیت تجلی یافتن را پیدا می‌کنند. نهایت کلام اینکه، تحول در نظم به موارد مذکور منحصر نمی‌گردد؛ بلکه به حوزه شناخت‌شناسی نیز کشیده می‌شود. در نظم سنتی، شناخت حاوی دو مرحله اولیة بی‌تعریفی و یا مرحله ثانویة تعریف فلسفی از خود می‌شود. تعریف انسان به عنوان موجودی ناطق و عقلی و یا برعکس شریر، دو جلوه اصلی از این تعریف تک‌بعدی آرمایانگرایانه و واقعگرایانه است. صرفاً در مرحله دوم است که انسان ناگزیر به خود می‌اندیشد و از این رهگذر تعاریفی مثالی و رقیب (از لحاظ فلسفی) از خود ارائه می‌دهد. اما این تعریفها، به لحاظ خصلت مفهومی، ماهیتی ابطال‌ناپذیر، ذهنی و کیفی خواهند داشت. در نتیجه زمینه‌های تعارضات ستیزجویانه در قالب ایدئولوژیهای رقیب فراهم می‌شود. این تعارض زایی ستیزجویانه، سرنوشت ساز و البته بعضاً میمون و مبارک است.

در آخرین گام از این مرحله نظم سنتی، زمینه‌سازی برای دستیابی به تعریفهای

متکثر، چند گانه و عینی، و نیز فراهم آمدن مدارای سیاسی (که خاص دوران نظم تجددگراست) ایجاد شود؛ تعریف انسان به مثابه حیوانی اقتصادی و یا ابزار ساز از دستاوردهای این دوران است. بدیهی است علم گرایی و شکوفایی عقل ابزاری، همراه با شیفتگی به کمی گرایی و دنیا گرایی، اقدامی تفریطی است که در مقابل افراط گرایی عقل فلسفی - فطری قلبی و مظاهر ذهنی گرایانه و کیفی گرایی آن تجلی می یابد. نظم نوین جهانی منادی تعدیل افراط و تفریطهای مذکور است که از لحاظ شناخت شناسی، تعریف انسان با عنایت به وجود چند بُعدی اش ارائه می شود. امید می رود از این رهگذر، دو حوزه فلسفه و علم، مطلق گرایی و نسبی گرایی، معنویت و مادیت، آرمانگرایی و واقع گرایی، عینی گرایی و ذهنی گرایی، فرد گرایی و جمع گرایی انسانی در آستانه نظم نوین جهانی (البته نه به شکلی که غرب سعی دارد به غلط خود را قافله سالار آن نشان دهد) در حال ظهور باشد. در صورتی که چنین تحولی واقع شود، فرهنگی سیاسی پدید خواهد آمد که منازعات انحصار گرای شخصی نظم سنتی، و مخاصمات انحصارگرای فکری نظم و ستفالیایی جای خود را به همکاری رقابت آمیز نظم نوین خواهد داد. در این نظم انسان احتمالاً در مقابل چالشهای محیطی و اکولوژیک به مقتضای آیه شریفه «فاستبقوا الخیرات» در امور خیر به مسابقه با یکدیگر اقدام کنید، وظیفه خلیفه اللّهی خود را تحقق خواهد بخشید.